

محمد علی حسبلہ رود



تصحیح حسن ذوالفقار

با همکاری زہرا علما



به نام خدای مهربان بخشاینده

ناشر برگزیده
هفدهمین، بیستمین، بیست و دومین
بیست و سومین و بیست و چهارمین
مغایشگاه بین المللی کتاب تهران

جامع التمثیل



محمد علی حبلہ رودی
به تصحیح حسن ذوالفقاری



انتشارات علمی و فرهنگی

چاپ نخست

تهرآن ۱۴۰۲

سرشناسه	حبله رودی، محمدعلی، قرن ۱۱ ق.
عنوان و نام پدیدآور	جامع التمثیل / محمدعلی حبله رودی؛ به تصحیح حسن ذوالفقاری.
مشخصات نشر	تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	پانزده، ۱۱۷۸ ص.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۲۷۷-۱۳۱-۷
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	کتابنامه: ص. [۱۱۸۱] - ۱۱۹۰.
یادداشت	نمایه.
موضوع	اندرزنامه‌ها
موضوع	تشریح فارسی -- قرن ۱۱ ق.
موضوع	اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴.
موضوع	ضرب المثل های فارسی
شناسه افزوده	ذوالفقاری، حسن، ۱۳۴۵ - ۱۴۰۱، مصحح
شناسه افزوده	شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
رده بندی کنگره	BP ۲۴۹/۵
رده بندی دیویی	۲۹۷/۶۸
شماره کتابشناسی ملی	۸۷۸۱۳۵۷
	Persian prose literature -- 17th century
	Islamic ethics -- Early works to 20th century
	Proverbs, Persian
	Elmi - Farhangi Publishing Co



انتشارات علمی و فرهنگی

جامع التمثیل

نویسنده: محمدعلی حبله رودی

به تصحیح حسن ذوالفقاری

چاپ نخست: ۱۴۰۲

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی: انتشارات علمی و فرهنگی

لینتورافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتبی

حق چاپ محفوظ است.

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

اداره مرکزی: تهران، بلوار نلسون ماندلا، تقاطع حقانی (جهان کودک)، خیابان انتشارات علمی و فرهنگی (کمان سابق)، پلاک ۲۵؛ کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۴۳۱۳؛ تلفن: ۵۸۴۱۵

فروشگاه مرکزی (پربنده آبی): بلوار نلسون ماندلا، بین بلوار گلشهر و ناهید، ابتدای کوچه گلغام، پلاک ۷۲؛ تلفن: ۲۲۰۲۴۱۴-۳

فروشگاه یک: خیابان انقلاب، روبه روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۱۶-۶۶۹۶۳۸۱۵ و ۶۶۴۰۰۷۸۶

فروشگاه دو: خیابان کریمخان زند، بین قائم مقام فراهانی و خردمند، پلاک ۱۳؛ تلفن: ۷-۸۸۳۴۳۸۰۶

 elmifarhangi.ir

 elmifarhangipub

فهرست مطالب

۱	مقدمهٔ مصحح.....
۳	پیش‌گفتار.....
۳	تمثیل و مثل.....
۱۰	داستان‌های امثال.....
۱۸	قصه و قصه‌پردازی در ایران.....
۲۰	ادبیات داستانی در عصر حبله‌رودی.....
۲۳	جامع‌التمثیل و مؤلف آن.....
۲۵	ساختار کتاب.....
۲۸	نثر کتاب.....
۳۴	محتوای قصه‌ها.....
۳۵	گونه‌شناسی قصه‌های جامع‌التمثیل.....
۳۶	مأخذشناسی داستان‌ها.....
۶۵	نسخه‌های موجود جامع‌التمثیل.....
۶۵	الف. نسخه‌های خطی.....
۶۶	ب. نسخه‌های چاپی.....
۶۷	معرفی نسخه‌های مورد استفاده.....
۶۸	برخی ویژگی‌های رسم‌الخطی نسخهٔ اساس.....
۷۰	روش تصحیح.....

- ۷۷..... دیباچه
- ۸۵..... [مقدمه]
- ۸۷..... تمثیل [پرنده و شفقت به بچگان خود]
- ۹۰..... تمثیل [ابوذر جمهر حکیم]
- ۹۲..... تمثیل
- ۹۴..... تمثیل [پیامبر و سفیان کلایپی]
- ۹۵..... تمثیل [عبدالله عمر]
- ۹۷..... حکایت [پادشاه عاقبت نگر]
- ۱۰۳..... تمثیل [پیامبر (ص) و روز قیامت]
- ۱۰۷..... [تمثیل انوشیروان]
- ۱۰۸..... [تمثیل سالم سدید و پند به عمر بن عبدالعزیز]
- ۱۰۸..... حکایت [عبدالملک و ابو حازم زاهد]
- ۱۱۱..... حکایت [شیخ عبدالله مبارک و زن زاهد]
- ۱۱۷..... تمثیل [قاضی ابوالمنصور و پسر حاضر جواب]
- ۱۱۸..... تمثیل [عبدالرحمن اموی و کنیزک]
- ۱۱۹..... تمثیل [عروة بن قیس و دختر او]
- ۱۲۰..... تمثیل [مرد درویش و دکان بریانی]
- ۱۲۱..... تمثیل [ابوالعینای شاعر و ابی مہلب وزیر]
- ۱۲۲..... تمثیل [هارون الرشید و فائزہ]
- ۱۲۳..... تمثیل [هارون الرشید و کنیز ناطقی]
- ۱۲۵..... تمثیل [اصمعی و زن زیبای میوه فروش]
- ۱۲۸..... تمثیل [منافقان]
- ۱۲۹..... [تمثیل منصور دوانیقی و هجوم مگسان]
- ۱۲۹..... [تمثیل حاتم اصم و شقیق بلخی]
- ۱۳۷..... تمثیل [حسن ثوری و دو جوان متوکل]
- ۱۴۰..... تمثیل [حسن ثوری]
- ۱۴۳..... [تمثیل بایزید بسطامی و گریه هنگام مرگ]
- ۱۴۴..... تمثیل [آدم غافل و شیر و گریز به چاه]
- ۱۴۹..... تمثیل
- ۱۵۴..... تمثیل

۱۵۷	باب اول: در [امثال] حرف «الف»
۱۶۶	تمثیل [شیخ مرتاض عجم]
۱۶۸	[حکایت دختر پادشاه و شناسایی دزد]
۱۷۱	[حکایت دختر پادشاه و وفای به عهد]
۱۷۸	[حکایت اعرابی و شهادت دو کبک]
۱۸۰	تمثیل [رفیق شفیق]
۱۸۸	[قصه دیگر در حرف] الف
۱۸۸	[حکایت نجار و زرگر]
۲۰۰	حکایت [انگشتر زنهار]
۲۱۳	[حکایت تاجر حریص و عاقبت او]
۲۱۷	باب دوم: در [امثال] حرف «باء» و «پ»
۲۲۵	تمثیل
۲۲۸	تمثیل [ابوالقاسم صفار و اعرابی دزد]
۲۳۵	حکایت [ابوعلی دقاق و سلطان محمود]
۲۴۴	تمثیل [صعوه و نابودی فیل]
۲۵۰	تمثیل [سه بخیل و کیسه زر]
۲۵۵	تمثیل [مرد بخیل و بریدن دست دختر]
۲۶۵	باب سوم: در امثال حرف «تا»
۲۷۱	تمثیل [حبیب عجمی و هزار درهم صدقه]
۲۷۷	تمثیل دیگر
۲۷۹	تمثیل [ابوسعید ابوالخیر و مرد متوکل]
۲۸۳	تمثیل [ذوالنون و گنجشک کور]
۲۸۶	تمثیل [شیخ و زن زاهد]
۲۸۷	تمثیل [سلطان محمود و توکل به خدا]
۲۸۸	تمثیل [عابد متوکل و بدره زر]
۲۹۰	حکایت [بازرگان متوکل و سوار سبزپوش]
۲۹۳	باب چهارم: در امثال حرف «ثاء»
۲۹۶	تمثیل [زاهد و سیب]

۲۹۹.....تمثیل [بزاز پارسا و بوی خوش].

۳۰۲.....تمثیل [جوان صالح و رستگاری او].

۳۰۹.....باب پنجم: در امثال حرف «جیم».

۳۱۳.....تمثیل [عیار خراسانی و رعایت حق نمک].

۳۱۹.....تمثیل [عیار خراسانی و حق نمک].

۳۲۷.....تمثیل [عیار زیرک و دستبرد به کاروان سرا].

۳۳۹.....باب ششم: در امثال حرف «حاء».

۳۴۴.....تمثیل [شاهزاده فارس و طبخ یهودی].

۳۵۹.....تمثیل [گشتاسب و آموختن آهنگری].

۳۶۵.....باب هفتم: در امثال حرف «خا».

۳۶۹.....تمثیل [شاهزاده ساکت و طوطی].

۳۸۰.....تمثیل [عبدالله مبارک].

۳۸۲.....تمثیل [ابراهیم سمرقندی و خریدار اسب].

۳۸۴.....تمثیل [خواجه ربیع و آمرزش به دعای دخترش].

۳۸۷.....تمثیل [پیامبر (ص) و زن روزه‌دار].

۳۸۹.....تمثیل.

۳۹۱.....تمثیل.

۳۹۳.....[تمثیل].

۳۹۵.....تمثیل.

۳۹۶.....تمثیل [ابراهیم ادهم].

۳۹۸.....تمثیل.

۳۹۹.....زکات چشم.

۳۹۹.....زکات گوش.

۴۰۰.....زکات زبان.

۴۰۳.....باب هشتم: در امثال حرف «دال».

۴۱۱.....تمثیل.

۴۱۶	تمثیل
۴۱۸	تمثیل [سلیمان و اندرز مور]
۴۲۱	تمثیل [لقمان حکیم و ملک الموت]
۴۲۸	تمثیل [سلیمان (ع) و ملک عظیم]
۴۲۹	تمثیل [سفیان ثوری]
۴۳۰	تمثیل
۴۳۱	تمثیل [ابوعمر و واسطی و سفر دریا]
۴۳۲	حدیث معراج
۴۳۳	ترجمه حدیث
۴۳۴	تمثیل [پست‌ترین مردم و انتخاب والی مصر]
۴۳۸	تمثیل
۴۴۰	[تمثیل پیامبر (ص) و توانگر متکبر]
۴۴۲	تمثیل [ابوجعفر محمد بن علی (ع)]
۴۵۱	تمثیل [فرشته و خطاب حضرت حق]
۴۵۲	تمثیل [ابراهیم ادهم و خواب دیدن جبرئیل]
۴۵۲	تمثیل [امام حسن (ع) و مرد حاجتمند]
۴۵۳	[حکایت عبدالجبار و زن نیازمند]
۴۵۶	تمثیل [پادشاه فارس و دزد دانا]
۴۶۲	حکایت [اعرابی و نجات مار]
۴۷۰	تمثیل [درویش و شیخ مغرور]
۴۷۹	باب نهم: در امثال حرف «ذال»
۴۸۳	حکایت [سفیان ثوری و شیخ ذاکر]
۴۹۱	باب دهم: در امثال حرف «راء»
۴۹۴	تمثیل [قاضی نادان و ریش دراز]
۴۹۶	تمثیل [راهزن جوانمرد و بازرگان بصری]
۵۰۹	باب یازدهم: در امثال حرف «زاء»
۵۱۲	حکایت [پیر بافنده و دزد]

- ۵۲۰..... تمثیل [عسس و زن بی وفا].....
- ۵۲۸..... تمثیل [زاهد و دختر دیندار].....
- ۵۳۷..... حکایت [زن پاکدامن و عذر زنان].....
- ۵۳۹..... تمثیل [زن نمازگزار و افتادن کودک در تنور].....
- ۵۴۲..... تمثیل [زن پارسا و عفاف شوهر].....
- ۵۴۶..... تمثیل [مسافر و نظر حرام].....
- ۵۴۹..... تمثیل [زن پارسا و غلام ناپاک].....
- ۵۵۸..... تمثیل [شوهر و نگفتن عیب زن].....
- ۵۵۹..... تمثیل [ابوصالح حمیری و زن پارسای او].....
- ۵۸۳..... فصل: در حق زن و شوهر.....
-
- ۵۸۵..... باب دوازدهم: در امثال حرف «سین».....
- ۵۸۸..... تمثیل [زبیر عاصی و شیخ عابد].....
- ۵۹۹..... حکایت [عبدالله مبارک و بهلول].....
- ۶۰۵..... حکایت [جنید بغدادی و بهلول].....
- ۶۰۹..... تمثیل [بهلول و ابوحنیفه].....
- ۶۱۱..... تمثیل [شاهزاده و قضای الهی].....
-
- ۶۲۹..... باب سیزدهم: در امثال حرف «شین».....
- ۶۳۳..... تمثیل [پیامبر اکرم (ص)].....
- ۶۳۵..... تمثیل [صوفی ثقفی و شیخ جنید].....
- ۶۳۸..... تمثیل [مناجات حضرت موسی (ع)].....
- ۶۳۸..... تمثیل [شیخ متهم و صبر در بلا].....
- ۶۴۰..... تمثیل [سهل بن عبدالله و شکوه مرید از دزد].....
- ۶۴۱..... حکایت [هارون الرشید و فضایل برمکیان].....
- ۶۴۸..... حکایت [حضرت عیسی (ع) و گریه سنگ].....
- ۶۵۰..... تمثیل [قاضی شاهد].....
-
- ۶۵۷..... باب چهاردهم: در امثال حرف «صاد».....
- ۶۶۱..... تمثیل [ابوصابر و آزمایش الهی].....

۶۸۰	[تمثیل]
۶۸۰	[فصل: در صدقه است]
۶۸۲	تمثیل [حضرت داوود (ع) و صدقه جوان]
۶۸۴	تمثیل [بنده مؤمن در گور]
۶۸۵	تمثیل [پیامبر (ص) و جوان صدقه دهنده]
۶۸۷	حکایت [مرد عارف در بستر احتضار]
۶۹۰	حکایت [حضرت عیسی (ع) و سخن با مردگان]
۶۹۱	حکایت [ناصرالدوله و نجات یافتن از قتل]
۶۹۵	تمثیل [پادشاه بخیل و زن بخشنده]
۷۰۱	باب پانزدهم: در امثال حرف «ضاد»
۷۰۲	حکایت [عارف و سرکوبی نفس]
۷۰۳	تمثیل [هشام بن عبدالملک و شیخ]
۷۰۹	باب شانزدهم: در امثال حرف «طاء»
۷۱۱	تمثیل
۷۱۲	تمثیل [درویش خیالباف و تجارت غسل]
۷۱۶	تمثیل [بلبل زیرک و سه پند]
۷۲۵	باب هفدهم: در امثال حرف «ظاء»
۷۲۶	تمثیل [مرد عالم و شکستن قلم قاضی ظالم]
۷۲۷	تمثیل [سلطان محمود، شکار آهو و موعظه پیرزن]
۷۳۸	تمثیل [سلیمان (ع) و خرابه گزینی جغد]
۷۴۰	تمثیل [حجاج و دو جغد]
۷۴۲	تمثیل [سلطان محمود و مرد مظلوم]
۷۴۶	[فصل: در سوء الظن و بدگمانی]
۷۴۸	تمثیل [مرد غیبت کننده و جوان]
۷۵۰	حکایت [عمر و ظن بد]
۷۵۱	حکایت [عبدالرحمن عوف]
۷۵۲	حکایت [انس بن مالک]

- تمثیل [ابوسعید]..... ۷۵۲
- باب هجدهم: در امثال حرف «عین»..... ۷۵۳
- تمثیل [مرد دانش دوست و عاقبت او]..... ۷۵۶
- تمثیل [مرتاض و شیطان]..... ۷۵۸
- تمثیل [پادشاه دانش دوست و وزیر او]..... ۷۵۹
- تمثیل [پسر عالم و زاهد یک چشم جاهل]..... ۷۶۲
- باب نوزدهم: در امثال حرف «غین»..... ۷۶۷
- تمثیل [سیدالطایفه و آزمایش مرید]..... ۷۶۹
- تمثیل [سنگ ظالم و انتقام مظلوم]..... ۷۷۰
- تمثیل [غلام عابد و عذاب حجاج بن یوسف]..... ۷۷۱
- [تمثیل]..... ۷۷۵
- حکایت [عالم و هدیه به غیبت کننده]..... ۷۷۵
- تمثیل [جریر بن عطا و دیدار بهشت و دوزخ]..... ۷۸۰
- باب بیستم: در امثال حرف «فاء»..... ۷۹۳
- تمثیل [جابر انصاری]..... ۷۹۶
- تمثیل [پادشاه و غسل سازی زنبوران]..... ۸۰۴
- حکایت [مرد عاشق و گذشتن از هوای نفس]..... ۸۰۹
- تمثیل [مرد درویش و توکل به خدا]..... ۸۱۲
- تمثیل [پیامبر و توانگر متکبر]..... ۸۱۷
- [تمثیل قاضی و داوری های نادرست]..... ۸۱۹
- باب بیست و یکم: در امثال حرف «قاف»..... ۸۲۵
- فصل: [در باب قناعت است]..... ۸۲۸
- تمثیل [یعقوب لیث و شیخ سهل بن عبدالله]..... ۸۲۹
- تمثیل [درویش و کلاغ کور]..... ۸۳۳
- تمثیل [حضرت مریم (ع) و درخت خرما]..... ۸۳۶
- حکایت [بایزید بسطامی و شکافتن کلاه]..... ۸۳۷
- [فصل: در قضا و قدر]..... ۸۳۸

۸۳۸	تمثیل [هیزم فروش و مرغ تخم طلا]
۸۵۶	تمثیل [لقمان حکیم و ناشکیبایی پسر]
۸۶۲	تمثیل [سلیمان (ع) و مرغ در دام]
۸۶۴	تمثیل [منجم خسرو پرویز و فرار از تقدیر]
۸۶۵	حکایت [منجمان و پسر پادشاه]
۸۶۹	باب بیست و دوم: در امثال حرف «کاف» و «گاف»
۸۷۶	تمثیل [عباس دوس و جوان بازرگان]
۸۹۷	فصل
۸۹۷	تمثیل [ملک مهدی و شیشکی مرد عجم]
۹۰۴	حکایت [احمدک جولای و قاضی]
۹۱۵	باب بیست و سوم: در امثال حرف «لام»
۹۱۹	باب بیست و چهارم: در امثال حرف «میم»
۹۲۳	تمثیل [مرد دانشمند و مکر زنان]
۹۳۴	تمثیل [درویش و مرد حلوایی]
۹۳۶	حکایت [پیامبر بنی اسرائیل و زنده شدن مرده]
۹۴۳	باب بیست و پنجم: در امثال حرف «نون»
۹۴۶	تمثیل [نوشیروان و گفتار نیک]
۹۴۸	تمثیل [ابوعلی زیدی راهزن و احمد بصری]
۹۵۹	تمثیل [عبدالرحمن صعصعه]
۹۶۰	تمثیل [سعد وقاص و سائل]
۹۶۱	تمثیل [حکیم قاسم و زن آوازه خوان او]
۹۶۷	تمثیل [زاهد و موش]
۹۷۷	تمثیل [بازرگان و گدا در حج]
۹۸۱	باب بیست و ششم: در امثال حرف «واو»
۹۸۳	تمثیل [صفوان پیامبر و عنقا]
۹۸۴	[موسی (ع) و عنقا]

۹۸۵.....	باب بیست و هفتم: در [امثال] حرف «هاء».....
۹۸۸.....	تمثیل [حکیم و دختر زیرک اعرابی].....
۹۹۱.....	تمثیل [پیامبر (ص) و حق همسایه].....
۹۹۲.....	تمثیل [مرد توانگر و همسایه نیازمند او].....
۹۹۵.....	حکایت [درویش وامدار و همسایه یهود].....
۹۹۷.....	تمثیل.....
۹۹۸.....	تمثیل [یحیی بن خالد و همسایه وامدار او].....
۱۰۰۰.....	تمثیل [مرد متقی و همسایه فاسق او].....
۱۰۰۲.....	تمثیل [روز قیامت و نامه اعمال].....
۱۰۰۳.....	تمثیل [معروف کرخی و مصاحبت با بدان].....
۱۰۰۴.....	تمثیل.....
۱۰۰۴.....	فصل.....
۱۰۰۴.....	تمثیل [خواجه بشر و رؤیای حیات جاوید].....
۱۰۰۸.....	تمثیل [پیر روشن ضمیر و جوان عاشق].....
۱۰۲۰.....	تمثیل [پیامبر و بوریا].....
۱۰۲۲.....	تمثیل [روح و بازگشت آن به جسم].....
۱۰۲۳.....	تمثیل [عیسی (ع) و زنده کردن جوان].....
۱۰۲۴.....	تمثیل [پیامبر (ص) و پیرزن تائب].....
۱۰۲۷.....	باب بیست و هشتم: در امثال حرف «یاء».....
۱۰۲۹.....	تمثیل [وزیر کسری و پسران او].....
۱۰۳۶.....	تمثیل [پادشاه عجول و باز فداکار].....
۱۰۴۱.....	تمثیل [راسو و نجات شاهزاده].....
۱۰۵۲.....	تمثیل [حضرت عیسی (ع) و جهودان].....
۱۰۵۸.....	تمثیل [پیامبر (ص) و دوری از کبر].....
۱۰۵۹.....	تمثیل [لقمان حکیم و وصیت به فرزند].....
۱۰۶۳.....	تمثیل [پسر ناشکیبای لقمان و خضر (ع)].....
۱۰۷۲.....	تمثیل [لقمان و اندرز به فرزند خود].....
۱۰۸۱.....	منابع و مأخذ.....

۱۰۹۱.....	نمایه‌ها
۱۰۹۳.....	نمایه ضرب‌المثل‌ها
۱۱۲۷.....	نمایه شعرها
۱۱۴۳.....	نمایه نام‌ها
۱۱۵۱.....	نمایه جای‌ها
۱۱۵۳.....	نمایه واژگان خاص، اصطلاحات و ترکیبات و کنایات
۱۱۶۳.....	نمایه آیات
۱۱۷۳.....	نمایه احادیث و روایات

مقدمه مصحح

کتاب جامع التمثیل از جمله قدیمی‌ترین کتاب‌های امثال و حاوی ناب‌ترین تمثیل‌های ایرانی است که طی چهار قرن از پرخواننده‌ترین کتاب‌های اخلاقی و داستانی بوده است. این کتاب ارزشمند و پرفایده، با آمیختن مثل و تمثیل با آیه و حدیث و شعر، داروی پند و موعظه را بر خواننده شیرین و گوارا می‌سازد. این کتاب شریف و مهم، با توجه به چاپ‌های سربی و سنگی فراوانی که داشته، تا کنون به شیوه‌ای مصحح و منقح چاپ نشده است. به دلیل پرخواننده بودن کتاب، اختلاف نسخه‌های خطی و چاپی آن نیز زیاد و گاه نثر آن‌ها متفاوت است. مؤلف نیز، به رغم آنکه از اولین تدوین‌کنندگان امثال فارسی در عصر صفویه بوده، ناشناخته مانده است. این‌ها و علاوه بر آن نقش کتاب و نثر ممتاز و جایگاه کتاب در تاریخ ادبی ایران و بیش از همه غفلت مورخان ادبی در معرفی این اثر مصحح را بر آن داشت تا با اتکا به قدیم‌ترین نسخه‌های کتاب، آن را به شیوه‌ای درخور و شایسته تصحیح نماید. کار تصحیح، با توجه به اختلاف فراوان نسخه‌ها، کاری حساس و دشوار بود که به انجام رسید. جز کار تصحیح، برای فایده بیشتر، کارهای دیگری نیز انجام داده‌ایم، از جمله

۱. مأخذ داستان‌ها را در متون ادبی و ادب شفاهی یکایک کاویده‌ایم تا معلوم شود ژرفای داستان‌ها در فرهنگ غنی ایرانی تا چه پایه است. در مأخذیابی به کد بین‌المللی قصه‌ها بر اساس تیپ‌شناسی آرنه تامپسون نیز اشاره کرده‌ایم تا گستره جهانی داستان‌ها را نیز نشان داده باشیم. فایده این بخش برای روایت‌شناسان بسیار زیاد خواهد بود.

۲. برای هر داستان، متناسب با درون‌مایه و اشخاص آن، نامی برگزیده و در قلاب آورده‌ایم.
۳. آیات، احادیث و اشعار را مأخذیابی کرده و تا آنجا که ممکن بوده نام شاعران را با اختلاف ابیات در دیوان معلوم کرده‌ایم. سهوهای کاتبان و مؤلف را در نقل آیات و احادیث با مراجعه به منابع موثق رفع کرده‌ایم.
۴. در مقدمه‌ای جامع، کتاب و مؤلف آن را معرفی کرده و دربارهٔ امثال و ریشه‌های داستان‌ها آنچه را ضروری بوده یادآور شده‌ایم.
۵. نمایه‌های مختلف را برای دسترسی بهتر به متن فراهم آورده‌ایم.
- در پایان بر خود لازم می‌دانم از دستیار شکیبایم، سرکار خانم زهرا غلامی، تشکر کنم که از آغاز تا پایان کار در مقابله و بازخوانی نسخه‌ها یاور من بود.
- برای خوانندگان فهیم و ادب‌دوست آرزوی بهره‌گیری و سودبری بسیار دارم؛ زیرا جامع‌التمثیل کتابی است که در روزگار فقدان اخلاق بسیار سودمند می‌افتد. اگر سهوی در تصحیح و تنقیح و توضیحات یافتید، به دیدهٔ لطف بر بنده ببخشایید، چنان‌که شیوهٔ بزرگان است.

حسن ذوالفقاری

زمستان ۱۳۸۹

نکته:

- * صفحات ۳۶ و ۳۹ از نسخه‌های اساس (بدل) در متن تصحیح نیامده است.
- * شمارهٔ صفحات ذکر شده در رکابه‌ها (صفحات نسخه‌های اساس یا بدل) از شمارهٔ ۳۴ تا ۵۴ در مواردی تابع ترتیب ریاضی نیست.

ناشر

پیش‌گفتار

تمثیل و مثل

ایرانیان از دیرباز در مثل‌آوری شهره بوده‌اند و مثل در ایران سابقه‌ای کهن دارد، چنان‌که پرفسور آربری می‌نویسد: «ایران موطن مثل و کلمات قصار است».^۱ فراوانی متون اندرزی و اندرزنانه‌های پیش از اسلام بر وجود جملات و زیانزدهای مشهور دلالت دارد. از مثل و تمثیل به‌دست‌آمده در آثار مانویان تورفان می‌توان به افسون حواس پنج‌گانه اشاره کرد که این تمثیل را شیخ محمود شبستری در گلشن راز^۲ استفاده می‌کند. در بندهش ایرانی نیز تمثیلی آمده است که نشان می‌دهد جسم آدمی انعکاسی از عالم کبیر است.^۳ در کارنامه اردشیر بابکان نمونه‌هایی از مثل یا شبیه آن وجود دارد، مثل «دانایان گفتند که دشمن به دشمن آن نتواند کردن که از نادان‌مرد به سبب کرده خویش بدو رسد».^۴ در دوره ساسانی، به گواهی اندرزنانه‌های باقی‌مانده از آن دوره، اندرزنانه‌نویسی رواج داشته و مقام «اندرزبُدی» یکی از مناصب مهم به شمار می‌رفته است. دهخدا نیز معتقد است: «از قدیم ایرانیان به حکمت و مثل مشهور بوده‌اند، چنان‌که آنچه از سلاطین ساسانی برای ما مانده است صورت حکمت و مثل است. در لاروس کبیر می‌گوید که در قسمتی از

1. Araberry, *The Leracy of Persia Oxford*. p. 214.

۳. بندهش ایرانی، ص ۱۲۳.

۲. شبستری، گلشن راز، ص ۶۶.

۴. کارنامه اردشیر بابکان، ص ۱۰۷.

امثال سلیمان تأثیر ایرانی در آن است.^۱ در فرهنگ‌نامه ادبی فارسی به تفصیل ده‌ها نمونه از این اندرزنامه‌ها چون اندرزنامه آذرپاد مارسپندان، اوشنر داناک، اندرز پیشینگان، خسرو گواتان، انوشیروان و آذر فرنیغ معرفی می‌شود.^۲

مؤلف زیب سخن مثل‌ها را از نوع اشعار هفت‌هجایی قدیم دانسته و یادآور شده است که افسانه‌ها و قصه‌ها و مثل‌ها از این نوع اشعار هجایی قبل از اسلام است که هنوز هم آهنگ شعری خود را حفظ کرده‌اند، مثل «بد مکن که بد بینی، چَه مکن که خود اُفتی». مؤلف همچنین اشاره می‌کند که به این امثال سایر در گذشته «نیوشه» می‌گفته‌اند.^۳ نیوشه به معنی گوش فرادادن به سخن دیگران از پس دیوار است که ملک‌الشعرای بهار، در حاشیه خود بر لغت فرس اسدی، نیوشه را در معنی مثل سایر آورده است.^۴

واژه مثل در فرهنگ‌های فارسی و عربی به معنی مانند و شبیه، برهان و دلیل، سخن، قصه، داستان، ضرب‌المثل، داستان‌های تمثیلی و نظایر آن است. در فارسی، به طور خاص، به این کلمه «داستان» یا «دستان» می‌گویند. در فارسی، داستان به معنی حکایت و افسانه نیز آمده است. در شاهنامه و آثار ادبی دیگر ده‌ها بیت وجود دارد که «داستان» و «داستان زدن» در معنی مثل آوردن آمده است، از جمله

یکی داستان زد بر این شهریار که دشمن مدار ارچه خرد است خوار
(شاهنامه، ژول مول، ۱۱۱۶-۱۱۲۳)

در قدیم به مثل «نیوشه» می‌گفته‌اند. در فارسی این کلمه به «عون»، «سان»، «حال» و «صفت» نیز ترجمه شده است. «میبدی در کشف‌الاسرار این کلمات را در معنی مثل به کار برده است». ^۵ ابن منظور، مؤلف لسان‌العرب، «مَثَلٌ» و «مِثْلٌ» را در لغت به یک معنی و در مفهوم «شبه» و «شَبَه» آورده است،^۶ با این تفاوت که «مَثَلٌ» تشابه در معانی معقول و «مِثْلٌ» تشابه در اشخاص و معانی محسوس است.

«تمثیل» نیز در معنی «مثل آوردن» است، زیرا همانندی چیزی را به چیزی نشان می‌دهد. شمس قیس رازی تمثیل را در معنی مثل معنی کرده و مثال آورده است.^۷ این دو

۱. دهخدا، گزیده امثال و حکم، ص ۲۱. ۲. انوشه، فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، صص ۱۶۲-۱۷۴.

۳. نشاط، زیب سخن، ص ۱۸۳. ۴. دهخدا، گزیده امثال و حکم، ص ۲۱.

۵. حکمت، امثال قرآن، ص ۱۱۸. ۶. ابن منظور، لسان‌العرب، ص ۲۱.

۷. شمس قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعارالعجم، ص ۳۶۹.

واژه در متون قدیم فارسی به تبع ادب عرب برای داستان‌های حیوانات به کار می‌رفته است، چنان‌که در کلیله و دمنه در تمامی موارد مثل در معنی داستان به کار رفته است. عموماً «مثل» و «ضرب‌المثل» را مترادف یکدیگر به کار می‌برند، اما مثل اعم از ضرب‌المثل است. ضرب‌المثل کاربرد، بیان و استفاده از مثل است؛ یعنی هر گاه شخصی در مقام استفاده از مثل در موقعیت یا شرایطی خاص برآید، از مثل استفاده می‌کند که به آن ضرب‌المثل می‌گویند.

مُبرّد، از علمای نحو و لغت (۲۱۰-۲۸۵ ق)، مثل را سخنی رایج می‌داند که به وسیله آن حال دوم را به حال اول یعنی حالت موجود را به حالتی که سابق بر آن و شبیه بدان بوده است تشبیه می‌نمایند. حال دوم یا حالت موجوده مشبه و حال اول یا حالت سابقه مشبه‌به است.^۱ ابراهیم نظام، متکلم و ادیب و شاعر قرن دوم (فوت ۲۰۰ ق)، در تعریف مثل می‌نویسد: «در مثل چهار امتیاز موجود است که در سایر انواع کلام با هم یافت نمی‌شود و آن چهار عبارت‌اند از: اختصار لفظ، وضوح معنی، حسن تشبیه، لطافت کنایه، و این آخرین درجه بلاغت سخن است که مافوق آن متصور نیست».^۲

شمس قیس رازی، مؤلف المعجم فی معاییر اشعارالعجم (تألیف ۶۱۴)، تمثیل را در معنی مثل آورده و آن را چنین تعریف کرده است: «و آن هم از جمله استعارات است، الا آنک این نوع استعارتی است به طریق مثال؛ یعنی چون شاعر خواهد کی به معنی معینی اشارتی کند، لفظی چند کی دلالت بر معنی‌ای دیگر کند بیارد و آن را مثال معنی مقصود سازد و از معنی خویش بدان مثال عبارت کند و این صفت خوش‌تر از استعارت مجرد باشد».^۳

علی‌اکبر دهخدا (۱۲۸۵-۱۳۳۴)، به گفته دکتر معین، به واسطه احتیاط و وسواس برای امثال و حکم هیچ مقدمه‌ای ننوشت، زیرا در فرانسه برای مثل هفده معنی یافته بود که هیچ یک را برای تشخیص درست مثل کافی ندانسته بود. حتی در نامه‌نگاری به فرهنگستان فرانسه نیز پاسخی قانع‌کننده نیافته بود. لیکن از خلال نوشته‌های پراکنده دهخدا این تعریف دیده می‌شود: «مثل تشبیه کردن معقولی یا امری انتزاعی و یا محسوس به محسوس با عبارتی کوتاه و نسبتاً فصیح است برای روشن کردن یا اثر زیاد دادن به معقول مثل همه امثال غیر حکمی».^۴

۱. بهمنیار، داستان‌نامه بهمنیاری، ص ۱۸. ۲. همان‌جا.

۳. شمس قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعارالعجم، ص ۳۶۹.

۴. بهمنیار، داستان‌نامه بهمنیاری، ص ۲.

احمد بهمنیار (۱۲۶۲-۱۳۳۴) مثل را چنین تعریف می‌کند: «مثل جمله‌ای است مختصر مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به واسطهٔ روانی الفاظ، روشنی معنی و لطافت ترکیب بین عامه مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر جزئی در محاورات خود به کار برند».

این تعاریف کاملاً گویای ویژگی‌های مثل نیست. این تعریف جامع را شاید بتوان دقیق‌تر دانست: «مثل جمله‌ای است کوتاه، مشهور و گاه آهنگین، حاوی اندرزها، مضامین حکیمانه و تجربیات قومی مشتمل بر تشبیه، استعاره یا کنایه که به دلیل روانی الفاظ، روشنی معنا، سادگی، شمول و کلیت در میان مردم شهرت و رواج یافته و با تغییر یا بدون تغییر، آن را به کار می‌برند»^۱.

ایجاز و کوتاهی مهم‌ترین ویژگی مثل است. ایجاز مثل ناشی از صیقل‌خوردگی مثل در طول زمان است. این تراش‌خوردگی هم در فکر و اندیشهٔ مرکزی مثل وجود دارد و هم در شکل بیان و زبان آن. گاه در برخی از مثل‌های اصیل و ریشه‌دار مشاهده می‌کنیم که، با وجود گذشت سالیان دراز، شکل اصلی آن تغییر چندانی نکرده است و هنوز مردم آن را به همان شکل اصلی به کار می‌برند.

مثل به‌جامانده می‌تواند جای اطناب‌های خسته‌کننده را بگیرد و گوینده را به هنر ایجاز بیاراید؛ بنابراین مثل‌آوری خود گرایش به ایجاز در سخن است. ابراهیم نظام اختصار لفظ در مثل‌ها را آخرین درجهٔ بلاغت سخن می‌داند.^۲

شهرت و رواج در میان مردم شرط اصلی مثل شدن است. بهمنیار شهرت را این گونه تبیین می‌کند: «منظور از شهرت، آن است که عموماً آن را به یک صورت استعمال نمایند و در الفاظ و ترکیب آن تغییری ندهند و اگر تغییر بدهند، جزئی و مختصر باشد، به طوری که به کل ترکیب و اصل معنی خللی وارد نیاید»^۳.

علامه دهخدا تنها عامل فصاحت و بلاغت را سبب مثل شدن و شهرت مثل نمی‌داند، بلکه معتقد است: «کثرت شنیده شدن عبارتی آن را مثل می‌کند، مثل اشعار تعزیه‌ها»^۴. علامه همایی شهرت را شرط اصلی مثل می‌داند و می‌نویسد: «مثل عبارتِ نغزِ پر معنی است که شهرت یافته، در خور شهرت و قبول عامه باشد»^۵. قید «در خور شهرت» نشان

۱. ذوالفقاری، فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی.

۲. بهمنیار، داستان‌نامهٔ بهمنیاری، ص ۱۸.

۳. همان‌جا.

۴. دهخدا، امثال و حکم، ص ۲۱.

۵. همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۱۹۵.

می‌دهد برخی مثل‌ها، گرچه مشهور نشده‌اند، قابلیت شهرت را دارند و از این حیث با علامه دهخدا هم‌عقیده است.

یکی از شاخص‌های تعریف مثل و یکی از معانی آن در فرهنگ‌ها عبرت، پند و اندرز و دارا بودن قاعده اخلاقی است. داشتن زمینه حکمت‌آمیز و اندرزگونگی مثل‌ها باعث می‌شود مردم از آن به عنوان حجت و دلیل انجام یا عدم انجام کاری استفاده کنند. همین خصیصه امثال است که باعث می‌شود امثال عامل اعتدال اخلاقی جامعه شود. بهمینار مثل را واعظی شیرین‌زبان و ناصحی مهربان می‌داند که مردم را، با زبانی ساده و بیانی دلچسب، به فراگرفتن آداب و صفات پسندیده و فروگذار کردن عادات و افعال نکوهیده دعوت و اخلاق و افکار آنان را به بهترین وجه تهذیب و تعدیل می‌کند.^۱ روشنی معنا، وضوح رسایی، دوری از حشو و تکرارهای زاید، تعقید و پیچیدگی و ابهام و معانی چندگانه دیگر ویژگی مثل است.

مثل‌ها به دلیل سادگی، روانی، بلاغت، تجربی بودن، درستی، سودمندی و دیگر ویژگی‌ها در شنونده تأثیر بسزایی می‌گذارند، چنان‌که گاه یک مثل از ده‌ها ساعت گفتار اثرگذارتر است. ابن مقفع مثل را بر سخنان دیگر برتری می‌دهد؛ زیرا معنی‌اش روشن‌تر و تأثیرش در شنونده شدیدتر است.^۲ برقی درباره تأثیر مثل می‌نویسد: «مثل شنونده را در افکار عمیق فرومی‌برد و آن جمله را از گوش به اعماق قلب خود می‌فرستد و انفعالات و هیجانی در نفس او به وجود می‌آورد».^۳ بیهوده نیست که عرفی شیرازی می‌گوید: «ضرب شمشیر ندارد اثر ضرب مثل».

یک علت شهرت و رواج برخی مثل‌ها تأثیر آن‌ها بر ذهن، زبان، زندگی و رفتار شنونده است که همواره به عنوان دستوری اخلاقی و مثنی زندگی آن را به کار می‌برد. آنچه در حُسن تأثیر مَثَل مؤثر است کاربرد بجا و بموقع در زمان یا مکان مناسب آن است، و الاً بهترین امثال نیز، اگر بی‌موقع استفاده شوند، آن اثر و تأثیر را نخواهند داشت. هر چه مثل‌ها به زندگی، اندیشه‌ها، افکار، نیازها و فرهنگ مردم نزدیک‌تر باشند، اثرگذارتر هستند. مَثَل باید برآمده از فکر جمعی و تجربیات قومی باشد.

مثل‌ها حکمت‌های تجربی مردم هستند و همان نقشی را در کلام و گفتار مردم بازی می‌کنند که فلسفه در اندیشه‌های خواص. جرجی زیدان نیز در تعریف خود بر این ویژگی

۱. بهمینار، داستان‌نامهٔ بهمیناری، ص ۴۳.

۲. همان‌جا.

۳. برقی، کاوشی در امثال و حکم، ص ۵.

مثل‌ها اشاره می‌کند که امثال در نتیجه تجربه‌های طولانی و از فکرهای متین پیدا شده‌اند. پس خاستگاه اصلی مثل‌ها تجربیات مردم است.

مثل‌ها از این حیث بازتابی از زندگی مردم هستند. از یک سو تمامی زندگی به شکلی زنده و پرجاذبه با تمام قیل‌وقال و هیاهویش را می‌توان در مثل‌ها یافت و از سوی دیگر تمامی قوانین و قواعد اجتماعی و اخلاقی و دینی به شکلی ساده از زبان مثل‌ها روایت می‌شوند تا قابل فهم همگان باشند. این قوانین در ظرف مثل‌ها ریخته می‌شود و با تجربیات ملموس و محسوس خود مردم گره می‌خورد و از این روست که بسیار پذیرفتنی و اقناع‌کننده می‌شود.

مثل‌ها، گرچه موضوع یا مورد و مضمون کوچکی را طرح می‌کنند، اما به دلیل استعاری بودن کلیدواژه‌ها حکم عام و کلی می‌یابند؛ از این رو دهخدا امثال را بیشتر به صورت امر و نهی و کلیات می‌داند.

این شمول و کلیت حتی در سطح دو یا چند فرهنگ نیز دیده می‌شود، چنان‌که مضمون یا عین مثلی را در فرهنگ مثل‌های کشورهای مختلف هم می‌توان دید. در فرهنگ اصطلاحات ادبی نیز مثل را بازگوکننده حقیقت کلی معرفی کرده است.^۱ مثل معروف «در مثل مناقشه نیست» نیز بر همین نکته تکیه دارد.

مطالعه ضرب‌المثل‌های هر ملت به خوبی می‌تواند خلیات، عادات خوب و بد، فکر و اندیشه، حساسیت‌ها و یا علایق مردمان را نشان دهد. ضرب‌المثل‌ها نشان‌دهنده رفتارهای بهنجار و نابهنجار و ارزش‌ها و ضد ارزش‌های اجتماعی‌ای هستند که مردم آن‌ها را پذیرفته و یا رد کرده‌اند. از این حیث امثال و حکم بیش از ادب مکتوب و شعر و نثر تجلیگاه اندیشه‌های اجتماعی است؛ چه آنکه شعر و ادبیات نویسندگانی مشخص و معلوم دارد، اما ضرب‌المثل‌ها از بطن جامعه درآمده و سینه به سینه گشته تا به ما رسیده است. مثل‌ها گوینده مشخصی ندارند و همه مردم طی تاریخ آن‌ها را صیقل داده‌اند؛ پس آیین تمام‌نمای جامعه و تاریخ یک ملت‌اند.

ضرب‌المثل‌ها، جز آنکه آیین زندگی امروز است، انعکاس‌دهنده و سند معتبر فرهنگ عقاید، اندیشه‌ها و باورهای گذشتگان نیز هست. مطالعه مثل‌ها به ما نشان می‌دهد که پدران و نیاکان ما چگونه فکر می‌کرده‌اند و ما را با روحیات آنان آشنا می‌سازد. از میان انبوه امثال می‌توانیم اساسی‌ترین مفاهیم فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی

را استخراج و استنباط کنیم. طبیعی است که نسل آینده با اتکا به چنین ذخیره فرهنگی‌ای می‌تواند به سنت‌های پسندیده تاسی جوید و آن‌ها را پیش روی خود قرار دهد و سنت‌ها و هنجارهای منفی را از مدار زندگی خارج سازد. از این حیث مطالعه مردم‌شناسانه و جامعه‌شناختی و تاریخی امثال برای محققان این رشته‌ها روشن‌کننده بسیاری از حقایق خواهد بود.

مثل‌ها فرهنگ موجود هر ملت، قبیله، قوم و عشیره را به خوبی نشان می‌دهند و نشان می‌دهند که کدام اندیشه نهفته در مثل فکری فراگیر، جهانی و انسانی را منعکس و بازگو می‌کند. بسیاری از مثل‌ها بازگوکننده حقایق فرهنگی و روشنگر نقاط کور تاریخ و فرهنگ ماست، حقایقی که نه در کتب تاریخی به آن‌ها می‌رسیم و نه در جایی دیگر می‌یابیم. زبان ضرب‌المثل‌ها بی‌تکلف، ساده و صمیمی است؛ زبان طبیعی مردم است با تمام صرافت و سادگی و شیرینی آن. بهمینار علت شهرت مثل‌ها را همین روانی لفظ می‌داند^۱ و حکمت اعتقاد دارد که مثل‌ها از فرط سادگی و روانی و کمال ایجاز مورد استشهاد مردم واقع می‌شود.^۲

مثل‌ها در موقعیت‌ها و شرایط گوناگونی به کار می‌روند. هر مثل، صرف نظر از معنی و مفهوم، کاربردی ویژه دارد و به مناسبت و مقصود خاصی بیان می‌شود. ممکن است همان مثل در منطقه یا جایگاه و موقعیتی دیگر کاربردی دیگر پیدا کند. گاه تناقض و تضادی که در مفهوم برخی مثل‌ها می‌یابیم نتیجه این کاربرد دوگانه یا چندگانه است. در هر مثل حکمتی نهفته است که بنا بر مصلحتی است؛ هر گونه که مصلحت اقتضا کند مثل زده می‌شود. لطف مثل‌آوری در کاربرد درست و بجا و محل خود است، و الاً اگر مثل‌هایی زیبا را در موقعیتی نامناسب به کار ببریم، نه آنکه هنری به خرج نداده‌ایم، بلکه طراوت و شیرینی مثل را نیز از بین برده‌ایم. پس هنر مثل‌زننده در کاربرد درست و استفاده بجا از آن است.

مثل‌ها چاشنی کلام هستند. هر کس و در هر موقعیتی سعی می‌کند از مثل استفاده کند، زیرا مثل‌آوری باعث قوت کلام و دل‌نشینی آن می‌گردد. مثل‌ها کلام را از خشکی بیرون می‌آورند؛ به عبارت دیگر مثل در حکم نمک و تزیین سخن آدمی است. نه تنها مردم عادی بلکه شاعران و نویسندگان نیز از امثال برای تقویت کلام خود بهره‌جسته‌اند. اصولاً یکی از هنرهای نویسندگی به‌کارگیری مثل در میان کلام (نظم،

نثر) است. نویسنده دستور دبیری «در بیان سیاق سخن در نامه‌ها» می‌نویسد: «و دیگر مثل‌های خوش و متداول به کار برد و در اثنای سخن، چنانک همدم و ساخته باشد بیگانه و اندروا.»^۱

در گفتار نیز مثل‌ها حکم مضامینی آماده، دلپذیر، شیرین، پذیرفتنی و آشنا به ذهن مخاطب را دارد که برای هر حادثه، پیشامد یا هر مطلب و موضوعی مثلی متناسب به کار می‌برد تا بر تأثیر کلام بیفزاید. گاه برخی از مفاهیم ناگفتنی است و یا بنا بر مصلحتی باید به تعریض، کنایه و غیر مستقیم گفت و یا توضیح آن برای ما دشوار است. در این صورت، مثل را چاشنی کلام و به سادگی موضوع را مفهوم می‌کنیم؛ مثلاً وقتی حال کسی را می‌خواهیم توصیف کنیم که از بد روزگار دچار گرفتاری شده و اصل و نسب هم دارد و نمی‌خواهد اصالت خود را از دست دهد، می‌گوییم «از اسب افتاده، از اصل که نیفتاده» و این گونه با جمله‌ای کوتاه و شیرین، مفهوم و تمام مقصود خود را بیان می‌کنیم، و یا وقتی بخواهیم کسی را که هنگام پیری بچه‌دار شده سرزنش کنیم، می‌گوییم «بچه سر پیری زنگوله پای تابوت است».

یکی از ویژگی‌های مثل‌ها تعدد روایات و تغییر شکل آن‌هاست، خلاف مثل‌های عربی که تغییر در آن‌ها را جایز نمی‌دانند که «الامثال لا تُغیّر». این موضوع یکی از تفاوت‌های مثل فارسی با عربی است.

داستان‌های امثال

بخش عمده‌ای از داستان‌ها و علت اصلی تألیف کتاب بیان ریشه‌های داستانی امثال فارسی است. داستان‌های امثال^۲ شامل داستان‌های مشهوری می‌شود که در پس امثال نهفته است و به مناسبت نقل می‌شود، چنان‌که بخشی از آن (اغلب جمله پایانی) به صورت مثل بر جای مانده و ذکر این جزء کل داستان را به یاد می‌آورد. مثل «دوستی‌اش به دوستی خاله خرسه می‌ماند» یادآور داستان مشهور آن است. به این گونه مثل‌ها «تمثیل» نیز می‌گویند. تمثیل قصه کوتاهی است که برای تأیید منظور و بیان مقصود آورده می‌شود و در واقع تشبیهی گسترده است که معمولاً یک طرف آن (مشبه) حکایت و یا داستانی است و طرف

۱. میهنی، دستور دبیری، ص ۳۶.

۲. چندین کتاب درباره ریشه‌های داستانی ضرب‌المثل‌های فارسی در سال‌های اخیر منتشر شده است؛ از جمله آخرین آن نوشته مؤلف است که با عنوان داستان‌های امثال، در انتشارات مازیار، به سال ۱۳۸۰ چاپ شده است.

دوم ممثول یا مورد نظر است.

تمثیل خود از انواع تشبیه است، چنان‌که تشبیه را بر تمثیل و غیر تمثیل تقسیم کرده‌اند.^۱ در تشبیه غیر تمثیل وجه شبه امری آشکار است، ولی در تشبیه تمثیل وجه شبه امری ظاهر و آشکار نیست و از بافت متن و تأویل به دست می‌آید. از این رهگذر، بسیاری از داستان‌های امثال در حکم تمثیل است. اما مَثَل و داستان، چنان‌که اشاره شد، گاه مترادف هم گرفته می‌شود. در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا...»^۱

مَثَل در اینجا دقیقاً یعنی داستان. در آغاز کیله و دمنه نیز می‌خوانیم: «رای هند فرمود برهمن را که بیان کن از جهت من مَثَل دو تن که با یکدیگر دوستی دارند...» مقصود از «مثل» حکایت و داستان است که اشخاص آن انسانی و یا ممکن است حیوانات باشند، چنان‌که در اخوان‌الصفا داستان‌های نقل شده از زبان حیوانات در کیله و دمنه را امثال نامیده‌اند. پس می‌توان تمایزی میان تمثیل و مَثَل قائل شد: هر گاه گوینده به حیوانات و نباتات و حتی جمادات شخصیت انسانی بخشد که وقوع آن در بیرون غیر قابل تصور و امکان‌ناپذیر باشد، امثال است، ولی در تمثیل موضوع سخن افراد انسانی است و گوینده از عامل انسانی مثال می‌آورد، چنان‌که حقیقی و قابل وقوع و فرض حدوث آن ممکن باشد.

دکتر زرین‌کوب داستان‌ها را سه نوع می‌داند:

الف. امثال حیوانات که قصه‌هایی کاملاً خیالی هستند، مثل داستان «صعوه و نابودی فیل»؛

ب. قصه تمثیلی که احتمال وقوع آن غیر ممکن نباشد؛

پ. قصه رمزی که مدعای گوینده در ساخت قصه و به صورت رمز و استعاره بیان می‌شود.

آنچه در داستان‌های امثال با آن مواجه هستیم از دو نوع اول است.

در گذشته داستان و مَثَل را مترادف هم به کار می‌برده‌اند، چنان‌که سعدی در بیت زیر

«مَثَل» را در معنی «داستان» به کار برده است:

گر از سعد زنگی مَثَل ماند و یاد فلک یاور سعدِ بوبکر باد

(بوستان، دیباچه، ص ۳۹، بیت ۱۷۴)

در شاهنامه، به عکس، «داستان» در معنی «مثل» بارها و بارها به کار رفته است:
ولیکن شنیدم یکی داستان که چون بچه شیر نر پروری
که باشد بر آن رأی هم‌داستان چو دندان کند تیز، کیفر بری

داستان‌های امثال بازمانده از سده‌های پیشین‌اند و به شخص خاص و افراد معینی تعلق ندارند، خصوصاً در آن دسته از داستان‌هایی که ریشه تاریخی و منشأ معلوم ندارند. گاه چنین است که داستانی با حوادث زندگی شخصی سرشناس مطابق می‌آید و با نام آن شخص تاریخی مشهور می‌شود و در حقیقت، به سبب آن مثل، نام آن بزرگ نیز پیوسته در یادها و بر سر زبان‌ها می‌ماند؛ از این قبیل است مثل «خودم به جا خرم به جا...» که به نام خواجه نصیر توسی و خواجه بهاء‌الدین بخاری، مؤسس فرقه نقشبندیه، ثبت شده است.^۱ و یا مثل «آستین نو بخور پلو» در روایات عامیانه که به یک نفر اسم‌ورسم‌دار و روستایی گمنام نسبت داده شده است.^۲ اما صاحب بدایع‌الوقایع این حکایت را به سعدی نسبت می‌دهد.^۳ در امثال و حکم دهخدا داستان منسوب به ملا نصرالدین است و در نامه دانشوران به کمال‌الدین بن میثم، صاحب کتاب شرح نهج‌البلاغه، نسبت داده شده است و در روایتی دیگر بهلول قهرمان داستان است.^۴

محققان کوشیده‌اند برای برخی داستان‌های مثل ریشه‌های تاریخی و زمان معین بیابند. این کار تنها ابعدی از موضوع را روشن می‌کند و تعدد روایت داستان‌ها و پراکندگی جغرافیایی آن‌ها را نشان می‌دهد، اما به طور قطع نمی‌تواند تاریخ دقیق و زمان ساخت آن را معلوم کند؛ برای نمونه می‌توان به شرح داستان «با همه بله با من هم بله» مراجعه کرد که ده‌ها روایت از آن وجود دارد. پرتوی آملی، در کتاب ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، ریشه مستند آن را در نمایش‌نامه مولیر در قرن چهاردهم میلادی معلوم کرده است.^۵ در حالی که قبل از مولیر در مجمع‌الامثال روایتی دیگر از همین مثل را با عنوان «با همه پلاس با ما هم پلاس» می‌بینیم.^۶ پیش از حبله‌رودی این مثل را سنایی، مولوی و انوری نیز در خلال اشعار خود استفاده کرده‌اند:

۱. پرتوی آملی، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، ج ۱، ص ۴۶۹.

۲. انجوی شیرازی، تمثیل و مثل، ص ۱۶۶. ۳. واصفی، بدایع‌الوقایع، ج ۲، ص ۱۵۴.

۴. وکیلان، تمثیل و مثل، ج ۲، ص ۱۸.

۵. پرتوی آملی، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۶۴.

۶. حبله‌رودی، مجمع‌الامثال، ص ۲۱۹.

چند گویی سنایی آن من است با همه کس پلاس و با ما هم ؟
(سنایی، دیوان، ۹۴۵)

با همگان پلاس و کم با چو منی پلاس هم ؟
(مولوی، دیوان شمس، ۲۰۹/۵)

خواستم گفتن که دست و طبع او بحر است و کان

عقل گفت: «این مدح باشد؟ نیز با من هم پلاس؟»
(انوری، قصیده ۱۶)

«داستان آهو در اصطبل خران [در مثنوی] بی‌شک قصه‌ای است که از روی امثال
سایر به وجود آمده است و صحبت زاغ و طوطی و مجاورت جغد و باز هم صورت‌های
دیگری از همین مضمون‌هاست... همچنین قصه باز در میان جغدان از مقوله قصه‌های
مأخوذ از امثال سایر به نظر می‌رسد».^۱
در مثنوی داستان‌های فراوانی است که مسلماً مولوی از زبان توده مردم گرفته است،
از جمله

آن یکی پرسید اُشتر را که هی از کجا می‌آیی ای فرخنده‌پی
گفت: «از حمام گرم کوی تو» گفت: «خود پیداست از زانوی تو»
(مولوی، مثنوی، ۲۴۴/۵)

انجوی شیرازی روایتی از این تمثیل را از مردم جَهَقِ قمصر کاشان نقل می‌کند که به
شتر گفتند: «از کجا می‌آیی؟» گفت: «از حمام.» گفتند: «از پاشنه پایت پیداست.» معلوم
است که مولوی، به ضرورت قافیه، «پاشنه پا» را به «زانو» تبدیل کرده است.^۲
این قراین نشان می‌دهد که برخی از داستان‌ها را مردم ساخته‌اند و بعدها در ادبیات
رسمی راه یافته است. اساساً شاهنامه‌ی فردوسی نیز شکل ادبی، مدون و مکتوب
روایت‌های بین مردم است که هنوز هم در طومار نقالان دیده می‌شود. اما باید دید
این مردم چه کسانی هستند. آیا مردمانی عادی‌اند یا فرهیختگانی از میان مردم؟ دکتر

۱. انجوی شیرازی، تمثیل و مثل، ص ۳۹۴.

۲. زرین کوب، بحر در کوزه، ص ۱۹۳.

زرین کوب در این باره می‌نویسد:

این پندار که افسانه‌های عامیانه پدیدآورنده «عامه» و «توده مردم» باشد البته خطاست، یا لااقل مبهم و نارساست، زیرا آنچه «عامه» و «توده مردم» گفته می‌شود وجود انتزاعی دارد و موجود مستقل و متمایز و مجزایی نیست و ناچار از عهده خلق و ابداع هم بر نمی‌آید. این هنرمندان و شاعران بی‌نام‌ونشان و خوش‌قریحه‌اند که در بین «عامه» و توده مردم زندگی می‌کنند، به زبان آن‌ها سخن می‌گویند و به شیوه آن‌ها می‌اندیشند و ناچار ترانه‌ها و افسانه‌ها و اندرزها و پندارهای آن‌هاست که در بین «عامه» انتشار و رواج می‌یابد و بر زبان‌ها می‌افتد.^۱

نکته قابل تأمل آن است که به دلیل دهان به دهان گشتن یک داستان در میان افراد و نسل‌ها و قوم‌ها، هر کس چیزی بدان افزوده و یا از آن کاسته است که این فرایند باعث صیقل‌خوردگی، شفافیت و ارتقای سطح هنری و تخیلی داستان‌ها شده است. پس در حقیقت پردازندگان این داستان‌ها، گرچه در بدایت یک نفر گمنام بوده است، اما صورتی که به ما رسیده حاصل خلاقیت جمعی است. آفرینندگان این مثل‌ها و داستان‌ها به یقین تا کنون شناخته نشده‌اند و هر آنچه گفته می‌شود گمانه‌زنی‌هایی در این مورد است، اما به یقین ضرورت‌ها و نیازهای مردم آفریننده آن‌هاست که صدها سال سینه به سینه با کاهش و افزایش به دست ما رسیده است. در اینجا سؤالی مطرح می‌شود: آیا داستان‌ها قدیم‌تر از امثال آن‌هاست یا به عکس، مثل‌هایی بوده‌اند که بر اساس آن‌ها داستان‌هایی شکل گرفته است؟

حقیقت این است که شاید نتوان به این سؤال پاسخی داد: بی‌شک تعداد زیادی از مثل‌ها حاصل و فشرده داستان‌های مشهوری هستند که به لحاظ پیام، کاربرد، مفهوم و مضمون، زبان، قدرت بیان و حسن تأثیر شهرت یافته‌اند و جمله یا جملاتی از آن‌ها زبانزد و رایج شده است. داستان‌هایی که منشأ ادبی دارند اغلب از این نوع هستند، ولی برخی از داستان‌های عامیانه بر اساس مثلی شکل گرفته و ساخته شده‌اند. گاه برخی افراد خوش‌ذوق برای توجیه و تبیین و ریشه‌یابی برخی مثل‌ها داستانی ابداع می‌کنند.

اما داستان‌ها را از این رو می‌توان سرمنشأ امثال دانست که در گذشته، پیران و سخنوران و نویسندگان و شاعران اندرزهای حکیمانه خود را در قالب داستان بیان می‌کرده‌اند تا

جذاب‌تر و ماندگارتر شوند. این داستان‌ها آن‌قدر معروف و مشهور می‌شده‌اند که حاصل و نتیجه آن به صورت جمله‌ای مشهور به یادگار می‌مانده و در حکم مثلی دهان به دهان می‌گشته، چنان‌که با ذکر جمله منتجّه یا پایانی داستان، خواننده و شنونده به اصل داستان رهنمون و کل روایت داستانی تداعی می‌شده است.

دکتر زرین‌کوب درباره منشأ قصه‌های تمثیلی می‌نویسد:

در این گونه قصه‌های تمثیلی چنان می‌نماید که آورنده تمثیل از حالت و وضعی که حقیقت آن معلوم نیست تصویری شبیه در بین اقوال و امثال رایج می‌یابد یا از خود ابداع می‌کند تا آنچه را مجهول است از تصویری که حقیقت و پایان حال آن معلوم است برای مخاطب قابل تصور نماید. اینکه آن را به الفاظی چون مثل و مثال تعبیر می‌کنند از همین جاست.^۱

استاد احمد بهمنیار درباره ریشه‌ها و منشأ داستان‌های امثال می‌نویسد:

سرگذشت اجتماعی اغلب ملل مشتمل بر وقایعی است که به واسطه اهمیت سیاسی با شدت تأثیر در افکار و احساسات عامه فراموش‌شدنی نبوده و هیچ‌گاه از خاطره‌ها محو نمی‌شود. بعضی حکایات شیرین و افسانه‌های عبرت‌آمیز شگفت‌آور نیز بین عامه هر ملت اشتها دارد که اکثر آن‌ها را یاد داشته و در موقع مناسب برای یکدیگر نقل می‌کنند. باز پاره‌ای خرافات و موهومات در عوام هر ملت جا دارد که عموماً معتقد بوده و آن‌ها را در زندگی روزانه خود منشأ آثار می‌پندارند. این قبیل وقایع، حکایات و خرافات اغلب منشأ امثال سائره واقع می‌شوند و هر مثلی به یکی از آن‌ها اشاره می‌نماید؛ بنابراین بهترین وسیله اطلاع بر آن‌ها مطالعه امثال سائره هر ملت است.^۲

گروهی از این داستان‌ها را به طور کلی مردم خود ساخته‌اند، مثل داستان مثل «کاسب باید پاشکسته باشد» که چنین است:

زنی دسته هاونی به سمساری فروخت و گفت: «هاونش هم هست، بعداً می‌آورم». از قضا دسته هاون در محک طلا درآمد و چند روز بعد هاونش را آورد. سمسار در دکان نبود، به همکارش فروخت. چون سمسار آمد و وقوف یافت، با دسته هاون پای خود را شکست و گفت: «کاسب باید پاشکسته باشد».^۳

۲. بهمنیار، داستان‌نامه بهمنیاری، ص ۱۴.

۱. همو، بحر در کوزه، ص ۱۶۵.

۳. ذوالفقاری، داستان‌های امثال، ص ۶۹۴.

برخی از داستان‌ها، اگرچه شخصیت‌ها و قهرمانان آن، تاریخی هستند، باز معلوم است که ساخته خود مردم‌اند و نمی‌توانند حقیقی، مستند و تاریخی باشند، مِثْلِ مَثَلِ «همین آش و همین کاسه» که داستان آن چنین است:

یکی از استانداران ظالم و زورگوی نادرشاه از مردم مالیات دو چندان می‌گیرد. مردم، که به تنگ آمده‌اند، به نادر شکایت می‌برند. نادر از استاندار می‌خواهد حال مردم را رعایت کند. استاندار چند روزی به فرمان شاه عمل می‌کند و دوباره روش پیشین را ادامه می‌دهد. نادر دستور می‌دهد استاندار ظالم را نزد او بیاورند. علاوه بر آن دستور می‌دهد استانداران دیگر را نیز حاضر کنند و چند دیگ آش بپزند. سپس استاندار ظالم را قطعه‌قطعه می‌کند و در دیگ می‌افکند. به هر استاندار کاسه‌ای آش می‌دهد و آنان را مجبور می‌کند که از آن بخورند. در پایان روز به استانداران می‌گوید: «هر کس به مردم ظلم کند همین آش و همین کاسه!»^۱

البته اشاره به اشخاص، اعلام، اماکن و حوادث به طور مطلق نمی‌تواند دلیل واقعی و مستند بودن این امثال باشد؛ چه بسا در داستان اسطوره‌ای یا غیر واقعی به اسمی خاص اشاره رفته باشد که جنبه تاریخی دارد، اما در پوششی از افسانه و تخیل ارائه شده باشد. حتی حوادث رنگ افسانه‌ای به خود می‌گیرند. این دسته را بهتر است نیمه‌افسانه‌ای و نیمه‌تاریخی بدانیم، مِثْلِ «نوشدارو پس از مرگ سهراب»^۲ یا «بکوب، بکوب همان است که دیدی» (داستان شبگردی شاه عباس)^۳ که در جامع‌التمثیل بیان شده است.

همچنین اغلب داستان‌های برگرفته از متون قدیم و ادبی نمی‌تواند واقعی باشد. این دسته امثال در عصر شاعر رایج بوده و داستانی داشته‌اند که شاعر یا نویسنده آن‌ها را با زبانی ادبی و فاخر عرضه کرده است، نظیر امثال «درزی در کوزه افتاد»^۴ یا «سحرخیز باش تا کامروا شوی»^۵ یا «بنده پروردن بیاموز از عمید».^۶

داستان «کار نیکو کردن از پر کردن است» نشان مستقیم از واقعه تاریخی ندارد، اما منابع متعدد آن را با داستان بهرام گور مربوط می‌سازد که داستان آن در شاهنامه و خمسه‌ی نظامی^۷ و آثار دیگر آمده است.

۲. همان، ص ۸۴۰.

۱. همان، ص ۸۱۶.

۴. وشمگیر، قابوس‌نامه، ص ۵۷.

۳. همان، ص ۲۶۳.

۶. وشمگیر، قابوس‌نامه، ص ۵۷.

۵. وراوینی، مرزبان‌نامه، ص ۹۲.

۷. نظامی گنجوی، هفت پیکر، ص ۱۰۷.

اغلب داستان‌های امثال از این دسته اخیر هستند: داستان‌های امثالی که زبانزد مردم کوچه و بازار بوده و نسل به نسل، دست به دست گشته و به ما رسیده است. گاه دیده می‌شود محققانی در صدد ریشه‌یابی و یا بهتر بگوییم ریشه‌تراشی برای این امثال هستند که آب به هاون کوبیدن است. داستان مثلی زیباست که به طور طبیعی ما را به مثل برساند و مثل صد درصد با داستان آن منطبق باشد.

برخی از مثل‌ها، بی‌آنکه داستانی داشته باشند، خود شبیه یک داستان‌اند و کنش داستانی دارند: موش به سوراخ نمی‌رفت، جارو به دمش می‌بست. به روایه گفتند: «شاهدت کو؟» گفت: «دمم». مردی را به دار می‌بردند، زنش گفت: «برگشتی یک شلیته گلی برایم بخر». داستان‌هایی که به وقوع پیوسته و به حادثه یا واقعه‌ای تاریخی و یا جالب توجه اشاره دارند. زمان، مکان و اشخاصشان معلوم هستند. تنها ممکن است در نقل روایت‌هایی از داستان با اغراق و تفصیل همراه باشند. این حادثه یا واقعه به دلیل شهرت بعدها خلاصه و مثل می‌شود، مثل «به امید باش تا قائم‌مقام از باغ درآید» که به واقعه قتل قائم‌مقام فراهانی به امر محمدشاه قاجار اشاره دارد. داستان مثلی «انگار سر اشپختر را آورده» به واقعه‌ای جالب و تاریخی اشاره دارد:

به دوران سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار، علاوه بر سمت فرماندهی نیروهای آن کشور، بازرس ویژه شخص امپراتور در ارتش روسیه نیز بود و به همین سبب او را «اینسپکتور» می‌خواندند که در زبان سیاستمداران بی‌سواد و ناآگاه عصر، به «اشپختر» یا کلماتی در حدود آن مبدل شده بود. آخوند نیرنگ‌بازی به نام شیخ محمد اخباری مدعی شد که به شیوه جادویی گداز خواهد توانست ظرف چهل روز سر بریده بازرس امپراتور یا اشپختر را در تهران زیر پای شاه افکند. قضا را، در همان ایام، ژنرال تسیت سیانوف در پس دیوارهای باکو به گلوله تفنگ عموزاده حسنقلی‌خان، حاکم شهر، که او را به بهانه مذاکره در باب تسلیم شهر فریفته به زیر حصار کشیده بود، به قتل آمد. قاتلان سر او را از بدن جدا کرده به تهران فرستادند و رسیدن سر او به تهران بر طبق روایات مختلف مقارن آخرین ساعات فرصت چهل‌روزه شیخ بود! ظاهراً فتحعلی‌شاه، که از قدرت ساحری آخوند ریاکار به سختی بر جان خود ترسیده بود، فرمان داد تا بی‌درنگ هلاکش کنند، اما ملای بینوا که از سر خودنمایی چیزی گفته و از قضا به حقیقت پیوسته بود و اکنون با این بازی شوم تصادف جان خود را یکسر در مخاطره‌ای جدی می‌یافت، پیش از آنکه جلادان بر او دست یابند، فرار را بر قرار ترجیح داده بود.^۱

ممکن است برخی مثل‌ها به مکانی خاص و واقعه‌ای تاریخی اشاره داشته باشند، مثل «شاه از جاجرود می‌آید و کارها درست می‌شود» که اشاره دارد به دورانی که ناصرالدین‌شاه برای شکار و تفریح به جاجرود می‌رفت. غیبت شاه بهانه‌ای برای درباریان بود تا، با فرصت‌سوزی و دفع‌الوقت، ارباب‌رجوع را معطل بگذارند و اصلاح امور را به بازگشت شاه از جاجرود محول کنند. از آن پس این مثل را برای توجیه کردن و یا در پاسخ هر شکایتی به استهزا بیان می‌کنند.^۱

همچنین این ریشه‌های تاریخی ممکن است به حوادث تاریخی اشاره داشته باشند، مثل مثل‌های «مجاهد روز شنبه» و «به مشروطه‌اش رسید» که هر دو به وقایع دوران مشروطه اشاره دارند.^۲

یکی از فواید و محسنات مثل‌نگاری نیز همین فواید تاریخی است که مثلی باعث می‌شود واقعه تاریخی زنده و ماندگار شود. شاید بتوان از این حیث امثال را یکی از منابع تاریخ‌نگاری دانست، چنان‌که علامه دهخدا بر این عقیده است که یکی از منابع تاریخ، امثال است.^۳

در مورد زمینه‌های تاریخی امثال «خ»، کوراوغلی می‌نویسد: «احتمال می‌رود بیشتر این مثل‌ها و تمثیل‌ها در میان مردم تحصیل‌کرده که با تاریخ آشنایی داشته‌اند به وجود آمده و بعداً در میان قشرهای وسیع مردم انتشار و رواج یافته باشند».^۴

قصه و قصه‌پردازی در ایران

افسانه، حکایت، اسطوره، مثل، متل، تمثیل و نقل در گذشته به یک معنی به کار می‌رفته است. یکی از منابع مهم تحقیق در ادبیات داستانی ایران قدیم کتاب الفهرست (تألیف ۳۷۷ ق) ابن ندیم است. الفهرست شامل نام کتاب‌هایی است که در قرن چهارم در بغداد به نظر ابن ندیم رسیده‌اند. وی درباره داستان‌های ایرانیان می‌نویسد:

فارسیان اولین قومی بودند که به تصنیف داستان‌ها (خرافات) روی آوردند و آن‌ها را در کتب مدون کردند و در کتابخانه‌ها قرار دادند. ایشان برخی از این داستان‌ها را به حیوانات منتسب کرده از زبان آن‌ها نقل می‌کردند و از شاهان ایرانی، اشکانیان مخصوصاً در این

۱. همان، ص ۶۰۵.

۲. پرتوی آملی، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، ج ۲، ص ۹۵۹.

۳. دهخدا، گزیده امثال و حکم، ص ۲۱.

۴. کوراوغلی، «درباره مثل‌ها و تمثیل‌های فارسی»، ص ۵۱.

باره کوشیدند و در زمان ساسانیان این کار گسترش بیشتری یافت و بعدها اعراب این حکایات را به زبان عربی ترجمه کردند و فصحا و ادبای عرب به این داستان‌ها پرداخته آن‌ها را تهذیب کردند و سپس تر خود به تألیف چنین داستان‌هایی دست یازیدند. اولین کتابی که در داستان و حکایت تألیف شد هزار افسان نام داشت [در اینجا خلاصه گردآوری کتاب هزار و یک شب را نقل می‌کند]... به روایتی دیگر گفته‌اند که کتاب هزار افسان را برای همای، دختر بهمن، تألیف کردند و علل دیگری نیز در باب تألیف این کتاب ذکر شده است.^۱

سندبادنامه از قدیم‌ترین داستان‌های عامیانه‌ای است که خواجه عمید ابوالفوارس قناوژی به دستور نوح بن منصور سامانی (سلطنت ۳۶۵-۳۸۷ ق) به فارسی دری ترجمه کرد. سمک عیار، قدیم‌ترین قصه بلند مکتوب و تاریخ‌دار از سده ششم هجری (۵۸۵ ق)، جمع‌آورده فرامرز بن خداداد بن عبدالله کاتب ارجانی است. اسکندرنامه عنوان مجموعه‌هایی منشور یا منظوم است که موضوع اصلی یا محور مطالب آن‌ها اسکندر مقدونی است. از معروف‌ترین قصه‌خوان‌های دوره غزنوی، ابوطاهر طرسوسی یا طرطوسی صاحب چندین قصه معروف است. ابومسلم نامه حماسه‌ای برگرفته از زندگی و قهرمانی‌های ابومسلم خراسانی (فوت ۱۳۷ ق) است. فیروزشاه‌نامه شرح زندگی، جنگ‌ها و دلاوری‌های فیروزشاه، پسر داراب، است. داراب‌نامه داستانی است در احوال داراب پادشاه کیانی، نواده او روشک با لقب بوران‌دخت (دختر داراب پسر داراب) و اسکندر رومی مقدونی. صورت کنونی داستان تحریر ابوطاهر طرسوسی (یا طرطوسی) است. فرج بعد از شدت (الفرج بعد الشدة) کتابی به زبان عربی نوشته قاضی ابوعلی محسن تنوخی در قرن چهارم هجری است که برای اولین بار محمد عوفی آن را به فارسی ترجمه کرد. از آن ترجمه اثری در دست نیست مگر حکایاتی که وی در جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات (تألیف ۶۳۰ ق)، اثر معروف سدیدالدین محمد عوفی (فوت ۶۳۰ ق)، نقل کرده است. ترجمه فارسی آن بعدها به قلم حسین بن احمد دهستانی در قرن هفتم انجام شد که وی اشعاری فارسی نیز بدان افزود. ضیاء‌الدین نخشبی (فوت ۷۵۰ ق)، از داستان‌پردازان و پارسی‌گویان هند، طوطی‌نامه و سلک‌السلوک و افسانه گلرین را در هند نگاشت. بختیارنامه (راحة‌الارواح) به شمس‌الدین محمد دقایقی مروزی، از نویسندگان

اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم هجری، منسوب است. بر این تعداد آثار داستانی بلند باید بسیاری از آثار حکایتی چون گلستان و بوستان و لطایف عبید و بسیاری از آثار منظوم را بیفزاییم. بر اساس پژوهش نگارنده در دایرةالمعارف داستان‌های فارسی، تعداد داستان‌های ایرانی بالغ بر ۲۶ هزار داستان می‌شود. این تعداد داستان اعجاب‌آور است و نشان می‌دهد ایرانیان تا چه پایه به داستان و نقش تعلیمی و اجتماعی آن اهمیت می‌داده‌اند.

ادبیات داستانی در عصر حبله‌رودی

جامع‌التمثیل از آثار داستانی مشهور در عصر صفویه است. در عصر صفوی قصه‌گویی و قصه‌خوانی رشد بی‌سابقه‌ای یافت. بیش از همه قصه‌های مذهبی رواج گرفت، مثل حمزه‌نامه، مختارنامه، حکایت محمد حنفیه، جنگ‌نامه امیرالمؤمنین، داستان طال مغربی، فتح قلعه سلاسل و کشته شدن قتال و عنکاء مروستی به دست علی (ع)، و کشتن قهقهه کافر به دست امیرالمؤمنین علی (ع). علت این بود که این قصه‌ها مورد حمایت دولت صفویه بود.^۱ برخی از این قصه‌ها به قبل از دوره صفویه مربوط است، ولی در این عهد رواج بیشتری یافت. پس از این دوران پرمخاطره، در عصر تیموری قصه‌گویی و به تبع آن قصه‌های عامیانه رونق می‌گیرد. کتاب لطایف‌الطوائف (تألیف ۹۳۸ ق)، اثر فخرالدین علی صفی (فوت ۹۳۹ ق)، شامل چهارده باب و ۱۱۰ فصل است که ۴۵۳ حکایت از نوادر و وقایع پنجاه گروه از طبقات و اصناف مختلف را با دقت و تیزبینی به روش محمد عوفی جمع آورده است.^۲ حمزه‌نامه در دربار امیر علیشیر نوایی (فوت ۹۰۶ ق) خوانده می‌شده است.^۳ خواندن و بازگو کردن داستان‌های جالب کتاب حمزه‌نامه مورد علاقه جلال‌الدین اکبر، پادشاه گورکانی هند (۹۴۹-۱۰۱۴ ق) نیز بوده است؛^۴ گرچه نسخه‌های مکتوب آن مربوط به دوره صفویه است. در این دوره روایتی دیگر از فیروزشاه‌نامه از کاتبی به نام محمود دفترخوان در دست است که آن را از روی نقل قصه‌خوانی به نام مولانا محمد بیغمی تحریر کرده است. در اواخر این دوره و درست یک سال پس از رسمیت یافتن سلسله صفویه، ملا حسین واعظ کاشفی (فوت ۹۱۰ ق)، با تألیف روضه‌الشهدا، شعبه‌ای از قصه‌گویی مذهبی را بنیاد نهاد. وی همچنین در کتاب دیگر خود به نام فتوت‌نامه

۱. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ق ۲۴۵.
 ۲. یوسفی، دیداری با اهل قلم، ج ۱، صص ۳۱۵-۳۴۱.
 ۳. همان‌جا.
 ۴. زرین‌کوب، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، ص ۲۳۲.

سلطانی فصلی را به آداب قصه‌خوانی اختصاص داده است. به موازات آن، در شبه‌قاره هند داستان‌گزاران رونق فوق‌العاده‌ای یافت و صدها داستان نگاشته شد.^۱

در عهد صفوی کار نقالان و قصه‌پردازان تحت نظارت حکومت قرار گرفت، تا جایی که سلسله‌ای رسمی و دولتی از درویشان به نام سلسله عجم تأسیس شد که کارشان بیان مناقب خاندان پیامبر و امامان و تبلیغ مذهب شیعه بود. رئیس این گروه، که بر هفده صنف شامل بودند، با فرمان پادشاه به نام «نقیب‌الممالک» برگزیده و این مقام در خاندان او ارثی می‌شد. تمام مسائل مربوط به درویشان، حتی اعطای مقامات سلوک از قبیل ابدال، مفرد، قطب، درویش اختیار، علمدار، دست نقیب و حل اختلاف آنان بر عهده نقیب‌الممالک بود.^۲

شغل قصه‌خوان و دفترخوان در دربار شاهان ایران و هند رسمیت یافت. میرزا غیاث‌الدین علی، ملقب به «نقیب‌خان»، از مقربان جلال‌الدین اکبر، پادشاه، برای او تواریخ و قصص و حکایات و افسانه‌های فارسی و هندی را می‌خواند^۳ و میرزا غازی ترخان، والی تته (سند) و حاکم قندهار (فوت ۱۰۲۱ ق)، در خدمت خود کسانی مثل ملا اسد قصه‌خوان و میرعبدالباقی قصه‌خوان را نگهداری می‌کرد^۴ و نیز کسان دیگری از قبیل ملا عبدالرشید قصه‌خوان و مولانا حیدر قصه‌خوان و مولانا محمد خورشید اصفهانی قصه‌خوان و برادرش، مولانا فتحی شاهنامه‌خوان.^۵ در همین دوره، در شمار مشاهیر اهل ادب و منتسب به دربارها و درگاه‌های رجال عهد بوده‌اند.^۶ حتی کتاب‌های آموزشی نیز در باب روش‌های قصه‌گویی نوشته شد. عبدالنبی فخرالزمانی، که سمت قصه‌خوانی و کتابداری میرزا امان‌الله نصیص شده بود، طرح تألیف کتاب‌هایی را ریخت که یکی از آن‌ها دستورالفضحاست؛ «به جهت خواندن قصه امیرحمزه و آداب آن، تا قصه‌خوانان را دستوری باشد».^۷ البته از آن نسخه‌ای در دست نیست، اما وی در کتاب دیگرش با نام طراز‌الاجبار (تألیف ۱۰۳۷ ق) به شرح آداب و ترتیب خواندن و شرایط روش‌های

۱. صدیقی، داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دوره تیموری.
۲. یوسفی، دیداری با اهل قلم، ج ۱، ص ۸.
۳. گلچین معانی، تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۳۹۰.
۴. قزوینی، تذکره میخانه، صص ۵۹۸، ۶۰۵.
۵. اسکندریگ منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۹۱.
۶. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳/۵، ص ۱۰۵۳.
۷. قزوینی، تذکره میخانه، صص ۷۶۲-۷۶۳.

قصه‌گویی از جمله سه روش ایرانی، تورانی و هندی می‌پردازد.^۱ علی‌رغم این توجه، در مواردی هم، به دلایل مذهبی، قصه ابو مسلم‌نامه را تحریم می‌کنند. محقق کرکی، به استناد حدیثی از امام جعفر صادق (ع)، و فاضل ابهری، از استاد خود محقق کرکی، گوش دادن به قصه‌خوان دروغ‌گویی را بندگی شیطان می‌داند.^۲ شاه تهماسب، در پیروی از این تحریم، به بریدن زبان قصه‌گویان ابو مسلم‌نامه دستور داد.^۳ به مرور اظهارات فاضل ابهری از تحریم قصه ابو مسلم‌نامه فراتر رفت و شامل داستان‌هایی نظیر مختار‌نامه و رموز حمزه نیز شد.

مختار‌نامه یا روضه‌المجاهدین، نوشته‌ی واعظ هروی (تولد حدود ۹۲۰ ق)، سرگذشت مختار بن ابی‌عبیده جراح ثقفی است و حمزه‌نامه‌ها عنوان تعدادی داستان درباره‌ی پهلوانی‌ها و رشادت‌های حمزه بن عبدالمطلب است که در این دوره رواج داشت. مشهورترین آن قصه امیرالمؤمنین حمزه نام دارد که بعدها نام آن به داستان امیر حمزه صاحب‌قران و سرانجام به رموز حمزه تبدیل شده است. این قصه چنان مورد توجه قرار گرفت که فخرالزمانی کتابی در آداب خواندن آن نگاشت و ده‌ها تحریر از آن به عمل آمد و حتی جنبه‌ی درمانی یافت. بهار دانش از افسانه‌های عامیانه و کهن هندی به زبان فارسی با درون‌مایه‌ی عشقی از عنایت‌الله کنبوه لاهوری (فوت ۱۰۸۲ یا ۱۰۸۸ ق) است که در ۱۰۶۱ ق به نام شاه جهان گورکانی (۱۰۰۰-۱۰۷۶ ق) تألیف شد. جامع‌الحکایات شامل مجموعه‌ای از داستان‌های بلند است که بنا بر نسخه‌ی جامع کتابخانه‌ی دیوان هند (ش ۷۹۷) شامل ۵۲ داستان است و شخصی به نام محمد عظیم از مردم سند در ۱۰۲۵ ق تحریر کرده است و نباید آن را با جوامع‌الحکایات عوفی یکی دانست. بوستان خیال، اثر میرمحمدتقی جعفری حسینی با تخلص «خیال» (فوت ۱۱۷۳ ق)، از بزرگ‌ترین افسانه‌های فارسی این دوره است که درباره‌ی سه قهرمان خیالی با نام‌های شاهزاده معزالدین ابومیم القائم بامرالله ملقب به «صاحبقران اکبر»، شاهزاده خورشید تاج‌بخش ملقب به «صاحبقران اعظم» و شاهزاده بدر منیر ملقب به «صاحبقران اصغر» پرداخته شده است. قصه‌ی حسین کرد شبستری از کشمکش‌های دولت و مردم ایران در عهد صفوی با ازبکان و عثمانی‌ها سخن می‌گوید. چهار درویش از داستان‌های مشهور نقلی بوده است. محمد مجدالدین

۱. شفیع کدکنی، «نگاهی به طراز‌الاجبار»، نامه‌ی بهارستان، سال ۳، ش ۱، دفتر ۵ (بهار ۱۳۸۱)، صص ۱۰۹-۱۲۲.

۲. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، صص ۱۵۰۷-۱۵۱۰.

۳. همو، «ماجرای تحریم ابو مسلم‌نامه»، ایران‌نامه، ش ۱۸ (زمستان ۱۳۶۵).

مجدی حسینی کتاب *زینة‌المجالس* (تألیف ۱۰۰۴ ق) را در نه جزء و نود فصل (هر جزء ده فصل) و ۱۰۵۰ داستان فراهم آورده است. چنان‌که می‌بینیم، این دوره عصر رونق قصه است. کتاب *جامع‌التمثیل* در چنین روزگاری در هند نگاشته شد و سخت مورد توجه قرار گرفت.

جامع‌التمثیل و مؤلف آن

جامع‌التمثیل یا جامع‌التماثل^۱، جامع‌الامثال والحکایات، مجمع‌التفسیر یا مجمع‌التماثل کتابی است از آثار قرن یازدهم در داستان‌های امثال و تمثیل‌ها و حکایت‌های ادبی و بیان ریشه برخی ضرب‌المثل‌های معروف به زبان فارسی که آن را محمدعلی (یا محمد) حبله‌رودی (زنده در ۱۰۵۴ ق) در دارالسلطنه حیدرآباد دکن نوشته است.

کاتبان جامع‌التمثیل نام مؤلف را چند شکل ضبط کرده‌اند: میرزا محمدعلی هولرودی فیروزکوهی^۲، محمد الحبلرودی^۳، محمدعلی حبله‌رودی، میرزا محمد جبل‌رودی^۴، ملا محمدعلی حبله‌رودی^۵، محمدعلی حبل‌رودی^۶.

مؤلف از مردم سیمین‌دشت فیروزکوه بوده که به هندوستان رفته است. وی منسوب به «حبله‌رود/ هبلرُود/ حبله‌رود» است. حبله‌رود از فیروزکوه سرچشمه می‌گیرد و رود دهبستانی در فیروزکوه مازندران است که به نام فیروزکوه نیز معروف است و از فیروزکوه، سوادکوه و کوه‌های شهمیرزاد سرچشمه می‌گیرد. مهم‌ترین شعبه‌های آن نهرود، گرمسار، دلی‌چای و هویر است. این رود تنها رود دائم استان سمنان است.

نام این رود در تاریخ طبرستان^۷ (۶۱۳) و احسن‌التواریخ^۸ حسن روملو به شکل «حبله‌رود» و در عالم‌آرای عباسی^۹ «هبلرود» و در مرآت‌البلدان^{۱۰} «حبلرود» و در مطلع‌الشمس «هلرود» ضبط شده است. این کلمه در جست‌وجوگر گوگل ۲۱۰،۲۷ بار

۱. کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۴۴۸۱.
۲. کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۲، ج ۲، صص ۲۱۹-۲۲۱.
۳. تهرانی، الذریعه، ج ۵، ص ۴۶.
۴. کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۲، ج ۲، صص ۲۱۹-۲۲۱.
۵. تهرانی، الذریعه، ج ۵، ص ۴۶.
۶. کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ج ۶، صص ۳۱-۳۳.
۷. ابن‌اسفندیار، تاریخ طبرستان، ص ۱۲۴. ۸. روملو، احسن‌التواریخ، ص ۷۴.
۹. اسکندریگ منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۲۹.
۱۰. اعتمادالسلطنه، مرآت‌البلدان، ج ۴، ص ۲۹۷.

تکرار شده است که در ۱۰۰،۱۸ مورد آن با املای «جبله‌رود» و ۱۱۰،۹ مورد دیگر به شکل «هبله‌رود» آمده است.

به عقیده افشاری‌فر، با توجه به اینکه مؤلف در آغاز جامع‌التمثیل می‌گوید: «محمد جبله‌رودی که دست در جبل‌المتین عروۃ‌الوثقی زده» و صنعت جناس را بین نام خود و «جبل‌المتین» به کار برده، هبله‌رودی نادرست و جبله‌رودی صحیح است.^۱ در مجموع، با توجه به نکات یادشده، ضبط نام مؤلف به صورت «محمدعلی جبله‌رودی» مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

این کتاب و کتاب دیگر مؤلف، مجمع‌الامثال (۱۰۵۴ ق)، را می‌توان سرآغاز تدوین مثل‌های فارسی به شمار آورد. به عقیده مارزلف، جامع‌التمثیل نه تنها یک اثر بی‌همتای ملی، بلکه سند مهمی برای افسانه‌های عامیانه در سطحی بین‌المللی است.^۲

جامع‌التمثیل به سال ۱۰۵۴ ق و در حیدرآباد هندوستان و به نام عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۶-۱۰۸۳ ق)، ششمین پادشاه شیعی مذهب قطب‌شاهیان هند، در زمان وی تألیف شده است. مؤلف تاریخ تألیف کتاب را به حساب جُمَل، عدد آیه «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ آمِينَ» (دخان: ۵۱) آورده است.

ماجرای تألیف کتاب به سال ۱۰۴۹ ق بازمی‌گردد: روزی در مجلس شمس‌الدین شیخ‌الاسلام محمد بن علی خاتونی (محمد الخواتون) در دکن، یکی از حاضران به فرمان شاه عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ ق) اشاره می‌کند که امثال ترکی را در یک جا جمع کرده‌اند و ادیبان تازی هم امثال عرب را گرد آورده‌اند، اما هیچ کس امثال فارسی را جمع‌آوری نکرده است. جبله‌رودی تصمیم می‌گیرد کتابی دربارهٔ امثال فارسی تألیف کند. مؤلف در دیباچه کتاب از عبدالله قطب‌شاه و یکی از علمای ایرانی‌نژاد و از ملازمان سلسله قطب‌شاهیه به نیکی یاد می‌کند و از قول وی می‌نویسد:

به حکم آنکه چراغ پای خود روشن نمی‌دارد، هیچ یک از فصحای فرس به جمع آوردن امثال فارسی نپرداخته‌اند و آن دُررِ منثور را در یک رشته منظم نساخته، اگر کسی کمر سعی بدان بریندد و امثال اهل فرس را که مانند بنات‌النعش پراکنده است، بر این مثال، منظم سازد، حقی بر این طایفه ثابت کرده خواهد بود. از استماع آن کلام چندی از عزیزان به جمع آوردن امثال فارسی رغبت نمودند. این حقیر بی‌بضاعت نیز به مقتضای

۱. افشاری‌فر، «جامع‌التمثیل»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۹، ص ۳۲۳.

۲. مارزلف، داستان‌های عبرت‌آموز مصور، ص ۱۱.

«آلو چو به آلو نگرد رنگ برآرد» خود را در سلک ایشان درآورد و با کلاوهٔ ریسمان، داخل خریداران یوسف شد. به مضمون آرزو عیب نمی‌باشد از این نمذ کلاهی پیدا کرد و به جمع آوردن امثال فرس، فرس سعی در میدان تکاپو دوانید... .

ساختار کتاب

جامع‌التمثیل از جمله کتاب‌هایی است که برای مجلس‌گویان و اهل منبر مناسبت دارد، مثل زینة‌المجالس، زیرا در درون حکایات یا پس از آن‌ها مؤلف به تناسب مباحث خود به موعظه و اندرزگویی می‌پردازد و چون سخنوران از آیات و احادیث و امثال و اشعار فارسی و عربی به وفور استفاده می‌کند. این روش از دیرباز در میان مؤلفان فارسی و به خصوص نویسندگان صوفیه رواج داشته است.

مجلس‌گویی از شیوه‌های کهن تعلیم و تبلیغ موضوعات دینی و عرفانی در میان مردم عامه است. متصوفه نیز این شیوه را در خانقاه‌ها به کار می‌بسته‌اند. از آنجا که بسیاری از صوفیان بزرگ اهل وعظ و منبر بوده و کتاب‌هایی نیز تألیف کرده‌اند، بی‌شک این شیوه در تدوین آثارشان تأثیر داشته است. خطابی بودن نثر، به کار بردن شیوهٔ گفت‌وگو، ترجمهٔ آیات و احادیث، آوردن دعا و مناجات در جاهایی از سخن، استناد به داستان و حکایت و مثال و تمثیل در توضیح و تبیین مطلب، استناد به شعر، توصیف صحنه‌ها و حالات به شیوهٔ داستان‌نویسان و استفاده از سجع از ویژگی‌های مجالس است. از بهره‌گیری از شیوه‌های بلاغی مانند تکرار و تأکید و پرسش و امثال آن‌ها نیز در القای مطلب به مخاطب استفاده می‌شود. آنچه مطالب را در مجالس به هم پیوند می‌دهد اصل تداعی ذهنی است. به کار بستن بیشتر شیوه‌های مذکور بر اساس رعایت مقتضای حال است.^۱

جامع‌التمثیل شامل دیباچه، مقدمه و ۲۸ باب و در پایان کتاب، بخش ملحقات، شامل حکایات گوناگون است. دیباچهٔ کتاب تمهیدی برای علت نگارش و لزوم آن است. حبله‌رودی این دیباچه را در آغاز مجمع‌الامثال هم آورده است. این دیباچهٔ فاضلانه، که به روش براعت استهلال حاوی ده‌ها مثل و درج هنرمندانهٔ آن‌ها در خلال کلام مؤلف است، بر ارزش‌های این اثر مهم افزوده و در میان دیباچه‌های فارسی جایگاه ممتازی دارد.

۱. غلام‌رضایی، «مجلس‌گویی و شیوه‌های آن بر اساس مجالس سبعه‌ی مولوی»، پژوهش‌نامهٔ علوم انسانی (ویژه‌نامهٔ زبان و ادبیات)، ش ۵۷، بهار ۱۳۸۷، صص ۲۵۷-۲۷۸.

مقدمه با بحث امثال قرآنی آغاز می‌شود و شامل حکایت‌هایی است که با برخی آیات قرآن تطبیق می‌کند. مؤلف در این مقدمه، بر اساس آیات قرآنی و برخی حکایت‌ها و روایت‌های دینی، خوانندگان را به ترک دل‌بستگی به دنیا و توجه به آخرت سفارش می‌کند.

پس از این مقدمه، باب‌ها به ترتیب حروف الفبا می‌آید. نویسنده در آغاز هر باب تعدادی مثل، کنایه و گاه زبانزد و بی‌ترتیب می‌آورد؛ به دنبال آن، حکایت‌ها و داستان‌هایی را نقل می‌کند که متضمن مثلی است یا به مثلی منتهی می‌شود یا مثل مربوط به آن داستان است. گاه علت حکایت‌های مندرج در لابه‌لای امثال اشاره به یکی از خصلت‌های اخلاقی متناسب با حرف آن باب است. حکایت‌هایی هم هست که ارتباطی با موضوع باب ندارد. به اعتقاد صادق کیا، فرق بزرگ دو کتاب حبله‌رودی در دو چیز است:

یکی آنکه برخی از مثل‌ها در یکی از آن دو یاد شده و در دیگری نیامده، دیگر آنکه متن مجمع‌الامثال تنها مثل‌های فارسی را در بر دارد، در صورتی که در جامع‌التمثیل حکایت‌هایی نیز در دو فصل بر مثل‌ها افزوده شده است. علت شهرت بیشتر جامع‌التمثیل نیز در همین نکته است که حکایت‌های داستان‌دار جامع‌التمثیل مورد پسند واقع گردید و به سرعت شهرت یافت.^۱

حبله‌رودی همچون بسیاری از ایرانیان به هند رفت و در گلکنده حیدرآباد ساکن شد. بر اثر شرکت در مجالس شیخ‌الاسلام محمد خاتون و تشویق این مرد فرهنگ‌دوست، به گردآوری این دو کتاب اقدام کرد.

بنا بر این مقدمه، مؤلف پس از یافتن انگیزه‌های لازم در جست‌وجوی امثال به قدر ممکن از مثل و کنایه و شبه‌مثل جمع‌آوری نموده است. تعداد زیادی از سه هزار مدخل دو کتاب زبانزد یا کنایه است، مثل «این هم گناه ماست»، «انگشتک می‌زند»، «دامن برچید»، «این قدر ندارد» و

مطالعه در امثال کتاب نشان می‌دهد هنوز برخی از مثل‌ها رواج دارد، مثل «چه خواجه علی، چه علی خواجه»، و برخی دیگر نیز منسوخ شده است، مثل «پس ماندش بی‌اشکیل نیست»، و یا برخی تغییر شکل داده‌اند.

برخی مثل‌های ادبی و شعری در کتاب است که از شاعران مشهور است، مثل «از

۱. حبله‌رودی، مجمع‌الامثال، پیش‌گفتار مصحح، ص ۲.

دوست یک اشارت از ما به سر دویدن» که مصرعی از سلمان ساوجی است. از این دسته که بگذریم، تعداد زیادی از مثل‌های عامیانه هستند که نشان می‌دهد مؤلف به آن‌ها شکلی ادبی داده است، مثل «بخت چو برگشت پالوده دندان بشکند». جمع‌آوری این تعداد مثل که در میان مردم آن زمان رواج داشته بسیار ارزنده است و شاید بتوان حکم کرد که این کتاب جزء اولین آثار مکتوب فرهنگ عامه ایران باشد. مطالعه در شکل ضبط برخی مثل‌ها، علی‌رغم تغییر در شکل آن‌ها، نیز می‌تواند در مطالعات گویش‌شناسی مؤثر باشد. برخی از مثل‌ها هم هست که در کتاب مجمع‌الامثال و در دیگر منابع نیافتیم: «اول داو و تری»، «ابر آمد و باران آمد»، «احمدک در خواب است»، «بالای پاردم می‌گوزد»، «از قهر گازر به شلوار می‌رید»، «اسب و استر تاب لگد هم دارند»، «اگر خیر می‌بود ملا را نمی‌طلبید»، «امرود است پاییز می‌رسد»، «به قد بلغور سماع باید کرد»، «جو پای کتل به کار نمی‌آید»، «چهار دانگ سپاهی‌گری گاو تازی است».

اثر دیگر مؤلف مجمع‌الامثال است. مجمع‌الامثال را دکتر صادق کیا با مقابله چندین نسخه و کار تحقیقی ارزنده‌ای به سال ۱۳۴۴ در اداره فرهنگ عامه وزارت فرهنگ و هنر وقت به چاپ رسانید. مؤلف این کتاب را پنج سال بعد از کتاب جامع‌التمثیل به سال ۱۰۴۹ ق و در هند می‌نگارد. در کتاب مجمع‌الامثال ۲۰۹۵ مثل فارسی گرد آمده است که مؤلف به ترتیب حروف الفبا آن‌ها را از افواه مردم گردآوری کرده است که در این صورت اولین کار میدانی نیز در جمع‌آوری امثال به شمار می‌آید. در خلال امثال به داستان‌های مثل نیز اشاره شده است. به اعتقاد مصحح کتاب، دکتر صادق کیا، این مجموعه از کهن‌ترین امثال فارسی است که در گلکنده حیدرآباد نگاشته شد.^۱

پس از وی، امثال دو کتاب به سرعت رواج یافت. نسخه‌های خطی و چاپی فراوان در کتاب نشان از شهرت آن‌ها دارد. تعداد زیادی از کتاب‌های پس از حبله‌رودی مثل‌های دو کتاب وی را نقل کرده‌اند؛ از جمله سراج‌الدین آرزو (۱۰۹۹-۱۱۶۹ ق) در پایان کتاب مثنوی قریب ۱۵۰۰ مثل مصطلح فارسی‌زبانان را بی ذکر منبع و عیناً از مجمع‌الامثال نقل می‌کند.

هم‌زمان با حبله‌رودی، محمدصادق پسر محمدصالح صادقی اصفهانی (۱۰۱۸-۱۰۶۱ ق)، که ایرانی‌تبار و زاده هندوستان است، در سال ۱۰۵۴ ق دانشنامه بزرگی ترتیب می‌دهد که نام آن را شاهد صادق می‌نهد. کتاب سه باب دارد و هر باب شامل فصل‌هایی است. فصل

هشتادم از باب سوم کتاب شاهد صادق شامل ۵۶۰ مثل فارسی است که بنا بر تصریح مؤلف از «امثال عجم شنیده» و برخی از امثال هند و عرب مناسب آن را نیز ذکر کرده است. تمامی این امثال در دو کتاب حبله رودی عیناً یا با اندک تفاوتی دیده می‌شود که نمی‌دانیم امثال شاهد صادق برگرفته از حبله رودی است یا حاصل پژوهش میدانی خود اوست.

نثر کتاب

سبک کلی نثر کتاب مثل آثار داستانی دوره صفویه است. نثر کتاب در باب‌ها و هنگام بیان داستان‌ها ساده و بی‌پیرایه است و در دیباچه و مقدمه و هنگام موعظه متکلف و ادیبانه می‌شود. روش حبله رودی در حکایت‌آوری تفصیل مطالب و شاخ و برگ دادن داستان‌ها با اندرزها، اشعار، احادیث و عبارت‌پردازی با آوردن جمله‌های مترادف است که گاه به اطناب می‌گراید. انتخاب این شیوه به دلیل ماهیت سرگرم‌کنندگی و مجلس‌گویی کتاب و برای اثرگذاری بر مخاطب است.

ویژگی‌های نثر کتاب را در دو بخش بررسی می‌کنیم:

۱. ویژگی‌های زبانی

۱-۱. جمله‌ها

• جمله‌ها اغلب کوتاه است. معدل کاربرد فعل در سراسر کتاب در هر خط سه فعل است:

یک بار دیدم. آن سگ را پیش می‌آوردند. پیش می‌آمد و دُمی می‌جنبانیدم...

• ترتیب طبیعی اجزای جمله رعایت شده است؛ در مواردی نظم نحوی بر هم می‌خورد:

در بنی اسرائیل مردی بود متقی.

• کاربرد جمله و جمله‌واره‌هایی که در حکم گزاره‌های قالبی هستند:

مثل آورده‌اند که ای عزیز، ای مؤمن، القصه.

• آوردن جمله‌های مترادف:

ای مؤمن، مرد خردمند در دنیا آن است که از دنیا و اهل دنیا گریزان باشد و به وی

روی نیاورد و دل نبندد و التفات ننماید.

- جمله‌ها بیشتر با واو عطف و دیگر حروف عطف چون «چنانچه» به هم پیوند می‌خورند:
- و این‌ها که همه دیدم، هیچ کدام وفا نکرده‌اند، چنانچه بعضی تا به مرض و جمعی تا وقت موت و بعضی تالب گور همراه‌اند.
- آوردن مترادف‌های فراوان در جمله:
- مردم دنیا به واسطه سببی و غرضی با هم خصومت و دشمنی دارند و با هم جنگ و جدل می‌نمایند.

۲-۱. افعال

- استفاده از افعال کنایی کهن:
- آب در دیده بگردانید.
- استفاده از وجه وصفی:
- این فضولی چون از آن مرد فضول شنیدم، به خود پیچیده، از این اراده رمیدم و به کنه این مقدمه رسیدم، لوله در سر و زلزله در جان افتاده، از این فعل منفعل گشته، دست و پا درباخته، سر و کلاه گم کرده، سررشته از دست داده و از این واجبیده در پس زانوی [حیرت] نشستم و سر در گریبان خود فروبرده و در بحر تفکر غوطه خورده، دم در خود کشیده، خاموش گشتم.
- کاربرد افعال پیشوندی:
- برخوانید.
- استفاده از وجه مصدری فعل:
- حالا بفرما که ما را چه باید کردن که یکصد و پنجاه تیرانداز حاضر است.
- استفاده از فعل «شد» به جای «کرد»:
- به جوانی ملاقات شد.
- «ب» بر سر افعال:
- نعره‌ای بزد و بیفتاد و از هوش برفت.
- «ی» استمراری:
- شب و روز به طاعت و عبادت گذرانیدی و نقش محبت دنیا را از صحیفه دل تراشیدی و...

- عدم انطباق فعل با نهاد (در برخی موارد):
باید هر چه کنی نظر بر خاتمه آن اندازد.

۱-۳. اسامی و واژگان

- کاربرد واژگان فارسی:
واجبیده، درسگاه، بازگونه، کوار انجیر، چهره شدن، تجربه کار
- کاربرد واژگان عربی نامأنوس:
انصرام، مخایله، معالیق دکان، مساس
- ترکیب‌های عطفی:
حلل و ملل، گوش و گردن، آمد و برآمد (راه درآمد و برآمد پیدا کنیم)
- تخفیف برخی کلمات:

بتر / بدتر

- جمع بستن کلمات جمع (دو جمعی):
پس دایه احوالات گذشته را به تمامی عرض کرد.

۱-۴. حروف

- کاربرد هم‌زمان دو حرف ربط «که» و «تا»:
ای عزیز، بدان که این تمثیل برای آن است که تا بدانی هر کس را به قول و فعل او می‌توان شناخت که در چه مرتبه است و از کلامش معلوم می‌شود که در چه پایه است.
- استفاده از واو عطف برای پیوند جمله‌ها به جای نقطه:
آخر همه برگردند و او را تنها و بی‌کس در آن گور تنگ و تاریک واگذارند و هیچ کدام از این‌ها به گور نرود و آنجا بی‌رفیق و بی‌کس بماند و من اندیشه با خود کردم که محبوب و معشوق آن است که در گور تنگ و تاریک مونس و همدم و رفیق باشد و چراغ روشن گور بود و در منازل راه آخرت تا روز قیامت رفیق و مونس باشد.
- کاربرد «مر» (مفعول با دو حرف اضافه):
دیگ مر دیگ را گوید... .

• «را»ی فک اضافه:

مرا به خاطر بود.

• «را» به معنی «از»:

وزیر را جواب لایق او خوش آمد.

• «را» به معنی «به»:

هارون‌الرشید را خیر دادند که ...

• کاربرد حرف اضافهٔ مرکب:

از برای

۱-۵. قیود

• استفاده از قیده‌های زمان زیاد مثل «فی الفور»، «الحال»، «فی الحال»:

زن فی الحال برخاست که عودسوز بیاورد / یا عجوزه، تو را الحال به طعام میل و خواهش هست؟

• کاربرد قیود کهن‌تر مثل «در ساعت»:

در ساعت به قدرت باری تعالی آب به جوش و لب چاه آمد. آن آهوان سیراب گشته، رفتند.

۱-۶. ضمائر

• استفاده از «آیا» و «چه» با هم:

آیا در این چه حکمت است؟

• استفاده از ضمیر متصل با علامت پرسش:

باریک شو و فکر کن که کجات باید رفت.

• استفاده از «او» برای غیر جاندار:

زبان در او (نمک) مالیدم و آب را به گلو فروبردم.

۱-۷. صفات

• انطباق صفت و موصوف به سیاق عربی:

جواب لایقه از فایزه بشنید.

۲. ویژگی‌های ادبی

۲-۱. تشبیه

نزدیک بود که مرغ روحش از خوشحالی از قفس تن، که وطن مألوف بود، از روزن دیده به جانب آن ماده‌الحیات به پرواز درآید که هرگز چنین طعام لطیف ندیده بود.

۲-۲. استعاره

این درویش دلریش نردبانی در راه انداخت و مصالح به پای کار آورد.

۲-۳. تمثیل

اساس کتاب بر تمثیل آوردن است.

۲-۴. کنایه

دست بر سر خود زد و انگشت حیرت به دندان گرفت و پشت دست به دندان می گرفت که الحال نمک صاحب‌خانه را چشیدم.

۲-۵. سجع

رایات کفایات بینات در میادین مبین برافراشت و... اعلام امثال به انزال و ارسال در مناظر انظار اعتبار اخیار و اشرار واداشت.

گاه نویسنده برای سجع‌سازی مجبور می‌شود از افعال نامأنوس و کم‌کاربرد در فارسی استفاده کند:

اما رفق معامله و سبب مخایله ناطقی (نام شخص) دل از دست او برداشت.

۲-۶. جناس

از شگفت چون گل بشکفت. غرض از عرض این است که...

۲-۷. ارسال‌المثل

شاید بیش از هر اثر ادبی در این کتاب از ارسال مثل‌های بجا در لابه‌لای مواضع استفاده شده باشد. بیشترین آن در مقدمه اثر است:

این هوس عبث از سر به در کن و به حال خود نظر کن و «از زمین تا به آسمان متاز» و «ریسمان دیگران پنبه مساز» و به عقل و فهم خود مناز و این شغل از تو نمی‌آید و «پای به اندازه گلیم خود دراز کن» و به حد خود پرواز کن و «گاو تازی را بگذار و به خر خود سوار باش»، «کم خرج و بالانشین باش» و این «باد را از دماغ بیرون کن» که «هنوز گاو نلیسیده است»، «سیلی روزگار نخورده» و «گرم و سرد جهان ندیده‌ای» و هیچ «تلخ و

ترش زمانه نچشیده‌ای»، «جایی نرسیده‌ای که شتر تو را با نم‌داغ کنند» که در «اینجا آهو سم می‌اندازد» و «کلاغ پر می‌اندازد» و «پشه در هوا نفس می‌بندد» و «موش به عصا راه می‌رود» و موشکافان باریک‌بین هستند که «گره به باد می‌زنند» و ...

۲-۸ التزام

پیش‌دستی کردم؛ اگرچه «دست بالای دست بسیار است»، اما «دست پیش زوال ندارد»؛ پس «دستِ همت از آستین سعی» برآورده، با فکر، دست و گریبان شده، دست به دست شروع کرده با آنکه زیردستِ آن زبردستان بوده، دستبندی به زبردستان نمود، به ضرب دستِ کوتاه، این گوی سخن را از میدان خرد به در برده، از دست ایشان بر بوده، به طاق بلند گذاشت که «دست هر زبردست به او نرسد»، چون گفته‌اند: «از دست تنها صدا برنخیزد». خواست در این امر همدستی به هم رساند، این مثل را دستاویز خود ساخته... (التزام کلمه دست)

۲-۹. استشهد به آیات و احادیث و اشعار

بیشترین تراکم استشهد به آیات و احادیث و اشعار در دیباچه و مقدمه، سپس در بخش‌های غیر داستانی و مواظظ و اندرزهای پس از داستان یا در خلال آن است. اشعار جامع‌التمثیل اغلب از شاعران نامدار چون فردوسی، نظامی، مولوی، سعدی، حافظ و جامی است که نام آن‌ها در بیشتر موارد ذکر نشده است. اغلب اشعار نقل شده با دیوان چاپی انطباق ندارد؛ برای نمونه

آسوده به تو زمانه نگذاشت
خوش بود مرا با تو، فلک نپسندید
(مهستی گنجوی)

آسوده بدم با تو فلک نپسندید
خوش بود مرا با تو، زمانه نگذاشت
(دیوان)

به ندرت مؤلف اشعاری را از خود برای شاهد می‌آورد که قید می‌کند، مثل
ای سرور کام‌بخش و ای پیرو دین
ای صاحب عز و جاه و تمکین...

برخی اشعار نیز به شاعران دیگر نسبت داده شده است، مثل این شعر معروف ناصرخسرو که آن را به خاقانی منتسب کرده است:

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت

محتوای قصه‌ها

محتوای قصه‌های کتاب اغلب عامه‌پسند است. مضمون، سبک نگارش، مخاطبان و شکل ارائه آن باب‌پسند عامه بوده و در میان مردم رایج شده است. داستان‌های جامع‌التمثیل برای سرگرمی و تفنن بوده و گاه طنزآمیز هستند. آسابرگر^۱ دو وجه خیال‌پردازی و طنزآمیز بودن را به قصد تفنن و سرگرمی از ویژگی‌های داستان‌های عامیانه برمی‌شمارد که در واقع هدف داستان‌های عامیانه است. در فرهنگ اصطلاحات ادبی، قصه عامیانه به «قصه‌های کهنی اطلاق می‌شود که به صورت شفاهی یا مکتوب در میان یک قوم از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و گونه‌های متنوعی از اساطیر بدوی، قصه‌های پریان تا قصه‌های مکتوبی که موضوعات آن برگرفته از فرهنگ قومی است»^۲. در این صورت و بنا بر تعاریف یادشده، کتاب جامع‌التمثیل را باید جزو ادبیات عامیانه به شمار آورد. جز سرگرمی و تفریح خاطر مردم، ترویج اصول انسانی و عدالت اجتماعی و طرح تعالیم اخلاقی، حکمی و عرفانی در لابه‌لای داستان‌ها مشهود است.

عمده‌ترین موضوعات داستان‌های جامع‌التمثیل را داستان‌های اخلاقی تشکیل می‌دهند. این موضوعات عبارت‌اند از اجل، احسان، ازدواج، انتقام، آه مظلوم، بخل، تدبیر، تربیت، ترک دنیا، تقدیر، تقوا، توبه، توکل، ثروت، حیح، حق نمک، خاموشی، خواب، خوف، خیانت، دشمن دانا، دعا، دنیا، دوراندیشی، ذکر، راستی، رزق، رفع، رفیق، سفر، زبان، زن، سخن، سر کوچک و ریش دراز، سکوت، سلام، شب برات، شفاعت، شفقت، شکر، صبر، صدق، صدقه، طمع، ظلم، عشق، علم، عمل صالح، عهدشکنی، عیب زن، عیب‌جویی، غفلت از ذکر حق، غیبت، قدر، قرآن، قرض، قضا، قول زنان، قیامت، کار، کرم، مرگ، مصاحبت ناجنس، مکر، مکر زن، مهمان، میانجی‌گری، نتیجه عمل، نیکویی، دشمن، همسایگی، وفای به عهد، یاد حق. محتوای این داستان‌ها تمثیل‌هایی از احادیث و اندرزهای دینی و افسانه‌های تاریخی‌اند که گاه با مصطلحات عوام و مثل‌هایی از برخی گویش‌ها همراه است.

۱. آسابرگر، روایت در فرهنگ عامیانه، رسانه و زندگی روزمره، ص ۱۴۴.

۲. داد، فرهنگ اصطلاحات ادبی، ص ۲۳۴.